



زندگی

- | | | |
|---------------------------|----|-------------------------|
| قهرمان ریاضیات دنیا ... ۲ | ۲۵ | APPLIANCES |
| مکان‌ها و نکته‌ها ... ۴ | ۲۶ | این موزه تماشایی است |
| سُکّاندار جدید ... ۶ | ۲۸ | خُذیفه بن یمان |
| من راوی ... ۹ | ۳۰ | کباب‌پز تقی‌الدین |
| مرهم‌سازان ... ۱۰ | ۳۲ | دستاوردهای انقلاب |
| لحظه‌های شاعرانه ... ۱۲ | ۳۴ | نرمش ذهن |
| بندپایان آهنی ... ۱۴ | ۳۶ | ورزش با کفش‌های چرخ‌دار |
| لهجاء الطیور ... ۱۶ | ۳۸ | ببر و بدوز |
| | ۴۰ | استر اگانف قارچ |
- ۱۷ - ۲۴
- ورور ممنوع ... ۱۷
- آزمایشگاه کلمبیزا ... ۱۸
- آدم برفی ... ۱۹
- سؤالات ریاضی ... ۲۰
- فامیل دور و موشک دور بر ... ۲۱
- نمکی‌های نفستین ... ۲۲
- کلدان ... ۲۳
- موزه مدرسه ... ۲۴

یادداشت سردبیر سرنوشت

ماه بهمن یکی از زیباترین و بهترین ماه‌های سال است. هر ایرانی ماه بهمن را مثل ماه تولد خودش دوست دارد. بهمن، ماه پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. ماه به ثمر نشستن سال‌ها مبارزه و تلاش و کوشش مردم وطنمان برای رسیدن به استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی است. در بهمن سال ۵۷ این وعده خدا عملی شد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ..» «خداوند سر توشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند.» این قانون که یکی از پایه‌های

جهانبینی و جامعه‌شناسی در اسلام است، به ما می‌گوید: سرنوشت شما قبل از هر چیز و هر کسی در دست خود شماست و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام به خود آنها بر می‌گردد و این یک سنت تغییر ناپذیر الهی است. فیض و رحمت خدا بیکران و همگانی است و به نسبت شایستگی‌ها به مردم می‌رسد. سی و ششمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی را به دوستان نوجوان تبریک می‌گویم. همه ما از این رویداد مهم می‌توانیم برای زندگی خود الهام بگیریم. سرنوشت آدم‌ها هم مثل

اقوام است. هر شخصی می‌تواند آینده خودش را با دستان خودش رقم بزند. هیچ چیز در زندگی اتفاقی به دست نمی‌آید. هیچ قهرمانی را سراغ نداریم که دلیل پیرویش را اتفاق بیان کرده باشد. بلکه با صرف فعل خواستن و با تلاش و کوشش فراوان و یاری گرفتن از مریبان به موفقیت رسیده است. بیاییم میوه پیشرفت و خوشبختی را با دستان خود از درخت سعی و کوشش در بهار زندگی خود بچینیم. همیشه خدا یار و نگهدار تان باشد.



ارتباط با ما:
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۸۸۲۰۱۴۸۲ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظر تان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوجوان: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ / پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پیام‌رکار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۴۵۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
دکتر سپیده چمن‌آرا، مجید عمیق، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی، محمدرضا حشمتی، سیدکمال شهابلو
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: ندا عظیمی

قهرمان ریاضیات دنیا

تهمینه حدادی

مریم میرزاخانی متولد ۱۳۵۶ است. او امسال بالاترین جایزه ریاضیات دنیا (فیلدز) را به دست آورده است. او نه تنها اولین ایرانی؛ بلکه اولین زن دنیاست که این جایزه را دریافت کرده است. مریم اولین دختری است که در المپیاد ریاضی ایران طلا گرفت؛ آن هم دو سال پی در پی. او اولین فردی بود که در آزمون المپیاد ریاضی جهانی نمره کامل گرفت. او حالا استاد دانشگاه استنفورد آمریکاست.



اولین

وقتی کودک بودم مدام کتاب می خواندم؛ هر کتابی به دستم می رسید می خواندم. تصمیم داشتم نویسنده شوم. تلویزیون هم می دیدم. کارتون ها و فیلم هایی را که زن ها قهرمانش بودند دوست داشتم. مثلاً برنامه هایی را که درباره ماری کوری یا هلن کلر بود نگاه می کردم.



من به مدرسه فرزندان رفتیم؛ مدرسه ما در تهران نزدیک یک خیابان پر از کتابفروشی بود. به یاد دارم که راه رفتن در این خیابان شلوغ و رفتن به کتابفروشی برای ما بسیار جذاب بود. در آن زمان ما مثل حالا اجازه ورق زدن کتابها را نداشتیم. بنابراین انواع مختلفی از کتابها را می خریدیم.



آن روزها با دوستم (رویا بهشتی) آشنا شدم. این مهم است که شما دوستی داشته باشید که بتوانید علایق خود را با او در میان بگذارید، این به انگیزه شما کمک می کند. هردوی ما شروع کردیم به حل کردن مسائل ریاضی. از مدیر مدرسه مان خواستیم مثل مدارس پسرا برای ما هم کلاس المپیاد برگزار کند.



مدال طلای فیلدز
این مدال هر ۴ سال
یکبار به ریاضی دانان
جوانی (زیر ۴۰ سال)
که کشف مهمی داشته
باشند، تعلق می گیرد.



بعدها به المپیاد ریاضی دعوت شدم. هرچه بیشتر برای ریاضیات زمان گذاشتم بیشتر به آن علاقه مند شدم و بالاخره توانستم مدال طلا را ببرم. راستش را بخواهید وقتی وارد تیم المپیاد ریاضی شدم نمی خواستم ریاضی بخوانم؛ فکر می کردم که مهندس شوم. اما بعد توانستم در سال ۱۹۹۴ در المپیاد جهانی ریاضی هنگ کنگ با اخذ ۴۱ امتیاز از ۴۲ امتیاز مدال طلای جهانی را بگیرم و سال بعد یعنی سال ۱۹۹۵ در المپیاد جهانی ریاضی کانادا با کسب ۴۲ امتیاز از ۴۲، رتبه اول طلای جهانی را به دست بیاورم.

از آن به بعد بود که ریاضی را جدی تر گرفتم.





مکان‌ها و نکته‌ها

حسین امینی‌پویا

در زندگی اجتماعی همه ما ناگزیر از ایجاد رابطه با دیگران هستیم. حضور در مکان‌های عمومی نظیر مدرسه، زیارت‌گاه‌ها، کتاب‌خانه‌ها، سینما، سالن‌های نمایش و حضور در جمع‌های کوچک‌تری چون اتوبوس و تاکسی و ... آدابی دارد که باید به آنها توجه داشته باشیم و رعایت کنیم.

بهداشت و نظافت در مدرسه

همان‌طور که به نظافت خانه خود اهمیت می‌دهیم نظافت مدرسه را رعایت کنیم. مدرسه خانه دوم ماست. با خدمتگذار مدرسه رفتاری محترمانه داشته باشیم و اسباب زحمت بیشتر او را فراهم نکنیم. پس زباله را روی زمین نریزیم. نظافت سرویس‌های بهداشتی را رعایت کنیم. یادمان باشد در طول روز ساعات زیادی را با هم کلاسی‌ها و معلمان سپری می‌کنیم و بهتر است بگوییم زندگی می‌کنیم. پس مرتب حمام کنیم تا بدنمان بوی بد عرق ندهد.

وسایل لازم را با خود به همراه داشته باشیم تا کمتر از لوازم‌التحریر و وسایل دیگران استفاده کنیم. از آوردن وسایل غیر آموزشی و مزاحم یادگیری در مدرسه خودداری کنیم.

آداب مدرسه رفتن

مدرسه خانه دوم ماست. دوران مدرسه فرصت طلایی برای فهمیدن است. جایی است که در آن روح قد می‌کشد و بزرگ می‌شود. مدرسه شکل دهنده و سازنده فردای ماست.

حضور در مدرسه

با لباس ساده و موی کوتاه و ظاهر مرتب و تمیز به مدرسه برویم. به موقع در مدرسه حاضر شویم. نباید به هر بهانه کوچکی غیبت کنیم. با آمادگی و فکر باز و برای یادگیری در کلاس حضور پیدا کنیم. در کلاس دانش‌آموز فعالی باشیم و در بحث‌های کلاسی شرکت کنیم. در کلاس درس هنگام ورود معلم به احترامش از جا برخیزیم. امام سجاد (ع) فرموده‌اند:

«حق استاد این است که به سخن او خوب گوش دهی. همه هوش و حواست به او باشد در حضور او صداقت را بلند نکنی. وقتی کسی از او پرسش کرد تو پاسخ ندهی تا او خود پاسخ بدهد و در حضور او گرم گفت‌وگو با دیگری نشوی.» (الحیاه ج ۱، ص ۴۸۰)



حضور در سینما و تئاتر

سینما رفتن؛ یعنی اوقاتی را در سکوت گذراندن و خوب دیدن را باید جدی گرفت. پس باید فیلم‌ها و نمایش‌های خوب و متناسب با سن خود را برگزید و کمی زودتر از ساعت مقرر؛ یعنی قبل از شروع برنامه در سالن نمایش و سینما حاضر شد. چون اگر تأخیر داشته باشیم ناچاریم با عجله از جلوی تماشاچسانی که سرگرم دیدن فیلم یا نمایش هستند رد شویم، پایشان را لگد کنیم و مزاحم دیدشان شویم و ناخواسته دیگران را اذیت کنیم.

در سالن سینما یا تئاتر با صدای بلند خندیدن و صحبت کردن نیز خارج از نزاکت و آزار دهنده است. بهتر است موقع نمایش فیلم و تئاتر تنها چشم‌ها را باز کنیم و دهانمان را ببندیم.

تلفن همراه خود را در حالت سکوت بگذاریم. چه خوب می‌شود در سالن تئاتر یا سینما یا کنسرت چراغ‌ها که خاموش می‌شوند تلفن‌های همراه نیز خاموش شوند تا با تمرکز بیشتر نمایش و فیلم و ... را ببینیم.

از خوردن تنقلات خودداری کنیم. با سرو صدای خوردن تنقلات، دنبال کردن ماجرای فیلم و نمایش را برای اطرافیان سخت نکنیم. دیگران نیز برای دیدن فیلم و نمایش و ... هزینه کرده‌اند. تماشای فیلم و نمایش فرهنگ خاص خود را دارد. گاه بعضی خانواده‌ها را می‌بینیم که با ایل و تبار انگار آمده‌اند جشن تولد بچه‌هایشان را در سینما بگیرند. با انواع تدارکات از قبیل چیپس و تخمه و ساندویچ و تعارفات معمولی یک مهمانی و تبریک و شادباش و البته کمی فیلم دیدن!

آداب سینما رفتن و نمایش دیدن را یاد بگیریم. خوردن تنقلات را می‌توانیم به وقت دیگری موکول کنیم و سینما رفتن را فقط برای دیدن انتخاب کنیم.

گردشگاه‌ها

با مأموران مراقب پارک‌ها و گردشگاه‌ها همراهی و همکاری کنیم. زباله، پوست میوه و غیره را در محوطه پارک، کنار جاده‌ها، سواحل و ... نریزیم.

تا حد امکان چمن را برای نشستن انتخاب نکنیم. گل‌ها را نکنیم و شاخه‌های نارس را نشکنیم.

آب زلال آب‌نما را با انداختن سنگ و چوب و غیره آلوده نسازیم. از نوشتن یادگاری روی نیمکت‌های پارک و تنه درختان خودداری کنیم.

مراقب کوچک‌ترها باشیم. از شوخی‌های زشت و بی‌مزه و خنده‌های بلند آزاردهنده خودداری کنیم.

اگر دوستان از روبه‌رو می‌آید لازم نیست احوال‌پرسی خود را از فاصله دور و با فریاد شروع کنیم.

اگر کسی در حال عکس گرفتن بود از جلوی دوربین او رد نشویم. کمی درنگ کنیم یا مسیرمان را تغییر دهیم.

زباله حتی زباله‌های کوچک را در شرایطی که هیچ سطل زباله‌ای نیافتیم روی زمین رها نکنیم. می‌شود با تحمل اندکی زحمت، در پایان اطراف خود را از زباله‌ها پاکسازی کرده، آنها را با خود به جای مناسبی انتقال دهیم.



nojavan
@
roshdmag.ir

حبيب يوسف زاده ●●●
تصوير گر: ميثم برزا ●●●

سُکّاندار جديد

پدر داشت يواشکي براي خودش چاي دم مي کرد، مادر مچس را گرفت و گفت: «به به! نکنه گاوهاي محترم زده اند زير حرفشون؟ شايد هم گاوهاي هلندي نظريّه گاوهاي آمريکايي رو رد کرده ان؟!»

- نه خير، تحقيقات جديد نشون داده چاي سرشار از آنتي اکسيده. نمي داري آدم زود پير بشه. مخصوصاً مي گن براي مردا خيلي خاصيت داره. عوضش قند خيلي ضرر داره. چون با مواد شيميائي سفيدش مي کنند. البته چاي تا حدي زهر قند رو مي گيره و گرنه ...

- ... و گرنه چي؟ مردم دنيا قتل عام مي شدند؟
- از خودم که نمي گم. دانشمنداي ماساچوست مي گن!
- خوشحالم بالاخره دست از سر گاوهاي بيچاره برداشتي. اما بهتره مدتي لب به چايي نزني تا نظريّه قبلي خوب توي مّخت دم بکشه. خدائي نکرده قاطي مي کنی ها!
- ولله چي بگم. راستش، درست که فکر مي کنم، مي بينم نبايد با طناب اين دانشمندا توي چاه رفت. چون من سخت نگير حالا، يه قوري چاي قند پهلوم کن بخوريم.

البته ما به اين توبه شکنی های پدر عادت داشتيم و مي دانستيم هر گز از نظريه پردازی و پياده کردن نتايج تحقيقات جديد در زندگي ما دست برنمي دارد. تا اينکه يک روز احساس کرديم بدجوري مشکوک مي زند. مدتي بود که قربان صدقه من مي رفت و گاهي دور از چشم مادرم مي گفت: «پسرم، امير جان! تو ديگر بزرگ شده اي. کم کم بايد مثل يک مرد مسئوليت هاي زندگي رو به دوش بگيري. نمي خوام فردا که راستي راستي مرد شدی کم بياري. فشار زندگي شوخي بردار نيست گاو نر مي خواد، مي فهمي، گاو نر!...»

من هم براي اينکه مطمئن شود شيرفهم شده ام، هي سر تکان مي دادم و تکرار مي کردم: «بله بابا، گاو نر، گاو نر...»

يک روز وقتي پدرانه نوازشم مي کرد تا براي تحمل فشارهاي زندگي آماده شوم، مادر گفت: «حبيب جان! به نظرت

پدرم و تاکسي نارنجي اش به پاي هم پير شده اند. هر وقت بخواهد حرفش را به کرسی بنشانند، با دست محکم مي کوبد روی سقفش و مي گويد: «اين قارقارک يه پا دانشگاهه. هر روز يه عالمه مهندس و دکتر سوارش ميشن. درسته که نخورديم نون گندم، ولي شنيديم از دهان مردم!»

اگر مسافرهايش به قول خودش آدم حسابي باشند، سعي مي کند هر طور شده زير زبانشان را بکشد و به محض رسيدن به خانه، چکيده نظريات پيچيده آنها را در زندگي ساده خودمان پياده کند. اين شيفتگي او به استادان دانشگاه نارنجي اش گاهي در درس ساز هم مي شود. يادم هست يک روز که تازه از سر کار برگشته بود، مادرم طبق معمول يک فنجان چاي داغ براي ش ريخت، اما او سيني چاي را با دست پس زد و گفت: «اين زهر مار رو از جلوي چشم دور کن. گاو نمي خوره اين برگ چاي رو، ما چقدر بدبختيم که هر روز کلي سم وارد بدنمون مي کنيم!»
مادر که حسابي تعجب کرده بود گفت: «حالت خوبه حبيب آقا؟ مي خوي يه تگ پا بريم دکتر؟ نکنه چيز ميزي خورده تو کلاهات؟!»
- نه عزيز جون! صبح يه متخصص تغذيه سوار کرده بودم. ميدون سيروس عطاري داشت. يارو خيلي بارش بود. مي گفت گاوها همه جور علف مي خورن، اما به برگ چاي لب نمي زنن. مي دوني چرا؟ زبون بسته ها حساسند! مي دونن لب به چي بزندن به چي نزنند. حاليشونه چاي چقدر مزخرفه.

- قريون اون پوزه هاي حساسشون برم الهي! عجيبه تو بعد از پنجاه سال چايي خوردن هنوز تلف نشدي، داري نفس مي کشي. اصلاً خودم مي خورم تا از دستت راحت بشم. هر کي اومد سر قبرم بگو: اينجا آرامگاه زني است که به حرف گاوها و شوهرش گوش نکرد و مُرد.

بعد، همين طور که فنجان چاي را سر مي کشيد، با طعنه گفت: «خيلي ها مثل تو مهندس و دکتر از آب در مي يان، منم مي خوام آينه عبرت ديگران بشم. چطورره؟»

چند روز بعد از تحريم چايي، يک روز دم غروب وقتي

کمی زود نیست برای بچه کلاسی تحمل فشار بذاری؟!»

- خانم این حرفا چیه! من قد امیر بودم، بابای خدایا مرزم پول می‌داد و می‌گفت برو از بازار گوسفند بخر بیار. بار اول کمی کلاه سرم رفت. یه گوسفند پنج ساله رو بهم انداختند. اما کم‌کم برای خودم شدم یه پا تاجر گوسفند. با یه نگاه به لب و لوچه‌شون، گوسفند دو ساله را از سه ساله تشخیص می‌دادم... - حالا گوسفند از کجا بیاوریم برای این طفل معصوم؟!

- من که نمی‌خوام گوسفند خریدن یادش بدهم. امروز یه رئیس بانک دربیست سوار شده بود. می‌گفت از بچگی عاشق

پول بوده. از اتو کردن اسکناس‌های چروکیده لذت می‌برده. آخرش هم شده بود رئیس بانک. خیلی حالیش بود. می‌گفت بچه از همین حالا باید پس‌انداز یاد بگیره، وگرنه فردا کلاهش پس‌معر که است.

- نظریه جدید از چهارراه شاپور. درست حدس زدم، هان؟ - این قدر چپ‌اندر قیچی نیگام نکن زن. اول به حرفم درست گوش بده تا خوب ملتفت بشی! اگه حرفم بد بود بعداً ابروهاتو برای من لنگه‌به‌لنگه کن!

- راست و حسینی بگو ببینم چی توی کله‌ته؟



- از سر ماه خرج خونه‌رو می‌سپاریم به امیر. پانصد هزار تومان جرینگی می‌شماریم کف دستش، می‌گیم پسر ما سر ماه باید خونه‌رو بگردونی.

مادر که آرام آرام داشت نرم می‌شد، نگاهی تحسین‌آمیز به من انداخت و گفت: «هر چی در می‌یاری میدی به امیر، پس من چی؟»

- امیر جان باید هوای پول تو جیبی مامانشو داشته باشه دیگه! مادر بعد از اینکه چند بار دگمه بلوزش را باز و بسته کرد، دستی به سرم کشید و گفت: «خُب، این شد به حرفی.» بعد پدر با دست به پشتم زد و گفت: «ولی باید قول بدید با هم اختلاف مختلاس نکنید ها! اگر پول را زودتر از سر ماه تمام کنید به من ربطی نداره.»

هنوز چند روز تا اول ماه مانده بود و من حال ولیعهدی را داشتم که قرار بود بعد از مراسم تاج‌گذاری رسماً جانشین پدر شود. بعد از یک هفته روز و شب شماری، بالاخره لحظه تاج‌گذاری من فرا رسید. بساط شام را تازه جمع کرده بودیم. پدرم پانصد هزار تومان پول بی‌زبان را با یک دفترچه یادداشت گذاشت روی میز و گفت: «خانم جان شما دست خوبه. پول را با دست‌های خودت بده به امیرجان تا نشون بده که دیگه مرد شده.»

همین‌طور که پول را با ذوق و شوق از مادر می‌گرفتم، پدرم دفترچه را باز کرد و گفت: «این هم دفترچه مخارج. اگر به گدا هم پول دادی، اینجا بنویس، یادت نره.»

چند روز اول مادرم زیاد قربان صدقه‌ام می‌رفت. اما وقتی گفتم سهم پول توجیبی‌اش فقط ده درصد کل مخارج، یعنی هر روز حدود ۱۶۰۰ تومان است، تقریباً ناامید شد و زیر لب چیزهایی درباره تره و تخم و حسنی تحویل داد. به نظرم یک ضرب‌المثل بود، اما من آن‌قدر مشغول حساب و کتاب بودم که منظورش را درست نفهمیدم. از وقتی قرار شده بود بار امانت را به دوش بکشم، گاهی برنامه‌های اقتصادی رادیو را گوش می‌کردم و چیزهایی در باره چشم‌انداز بیست ساله و برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدت و این چیزها می‌شنیدم. برای همین برنامه یک ماهه‌ام را به چهار هفته اقتصادی تقسیم کردم. پانصد تقسیم بر چهار مساوی با ۱۲۵؛ یعنی، برای هر هفته، ۱۲۵ هزار تومان پول داشتم. وقتی به پدرم توضیح دادم، گفت به جای پول بنویسم «منابع ارزی»!

حالا نوبت تهیه فهرستی از کالاهای ضروری و نیمه ضروری بود. اول باید حساب می‌کردم یک آدم معمولی هر روز چقدر گوشت و نان و شیر و غیره نیاز دارد و کدام اولویت بیشتری دارند. خدا پدر مخترع اینترنت را بیامرزد که کارها را راحت کرده است. بعد از مدتی وبگردی و کلنجار رفتن با اعداد و ارقام

بالاخره جدول را تهیه کردم.

البته کار خیلی سختی بود و گاهی باید با روی دلم می‌گذاشتم. از نظر من بستنی و چیپس و پفک جزو کالاهای ضروری بودند، اما می‌دانستم آوردنشان در فهرست مساوی است با نمره منفی و اثبات خامی و بی‌لیاقتی من. پس باید می‌سوختم و می‌ساختم. وقتی مادر جدول عریض و طویل را دید، لبخندی زد و گفت: «می‌خوای از صندوق ذخیره کمی کمک کنی؟ هر چی باشه من مامانتم.»

گفتم: «صندوق ذخیره دیگه چیه؟»

- صندوق ذخیره یعنی یخچال فریزر. چند کیلو گوشت و مرغ اونجا قایم کرده‌ام برای روز مبادا. آگه هوای مامانتو داشته باشی، باهات ارزون حساب می‌کنم. به شرطی که تو هم پسر خوبی باشی. می‌فهمی که!!

- گفتم: «من اهل ساخت و پاخت نیستم مامان. خودم به کاریش می‌کنم.»

- مامان با شیطنت خاصی که انتظارش را نداشتم، ادای من را در آورد: «خِدم به کارییش می‌کنم! و آآ آقا که! سر ماه حالتو می‌پرسم. از همین حالا دارم می‌بینم افتادی به التماس! یادت باشه کی گفتم. سر بُرج همدیگه‌رو می‌بینیم. این خط، اینم نشون...»

هنوز کف دستش، رو به من بود که یکهو پدر از چهارچوب در وارد شد. او که معلوم بود فال گوش ایستاده بود، محکم بغلم کرد و گفت: «الحق که پسر خودمی. نون حلال بهت داده‌ام، الکی نیست که. صبح تا شام توی تاکسی جزغاله شده‌ام، پدرم در اومده بچه بزرگ کرده‌ام...»

مادر انگشت اشاره‌اش را که موقع خط و نشان کشیدن به جای قلم استفاده کرده بود، به طرف بابا برگرداند و گفت: «حق با توهه، داشتم امتحانش می‌کردم. اخلاقش عینهو خودته ماشاءالله!» هیچ چیز نمی‌توانست بابا را بیشتر از این حرف خوشحال کند. کافی بود به او بگویند، یک چیزی عینهو خودش است. آن وقت حسایی کیفور می‌شد و لبخندی به اندازه هلال ماه صورتش را به دو نیم می‌کرد. فرقی نمی‌کرد اینکه عینهو خودش است، ماشینش باشد یا گوشت کوب یا حتی پنکه قدیمی که موقع کار کردن قِرچ‌قِرچ صدا می‌داد. پدر آن‌قدر محکم بغلم کرده بود که صورتم در شکم برآمده‌اش گم شده بود و من از گرما و فشار محبت پدرانه نفسم داشت بند می‌آمد. عاقبت مادرم یادش انداخت که چیزی نمانده خفهام کند و مرا از میان بازوهای او بیرون کشید. خلاصه، بعد از چندین امتحان سخت و غافلگیر کننده، هر طور که بود از مادرم هم رأی اعتماد گرفتم. هفته اول حساب و کتابم با هم جور بود و



ناصر نادری

من راوی

نویسنده برای روایت و بیان داستان از زاویه دیدهای گوناگون استفاده می‌کند. نویسنده گاهی با عنوان «من» (اول شخص) داستان را از زبان یکی از شخصیت‌های داستان روایت می‌کند. به کسی که داستان را این گونه روایت می‌کند، «من راوی» می‌گویند. در این حالت، نویسنده، داستان را مستقیم و بدون واسطه بیان می‌کند. البته نویسنده فقط می‌تواند چیزهایی را روایت کند که راوی از آنها با خبر است؛ یعنی زاویه دید خواننده نیز محدود می‌شود. در حقیقت، زاویه دید اول شخص (من راوی) مثل روزنه‌ای باریک است که نویسنده از آن به درون شخصیت‌های داستان نگاه می‌کند.

زاویه دید اول شخص در داستان سکندار جدید

داستان «سکندار جدید» با زاویه اول شخص (من راوی) روایت شده است. راوی داستان، نوجوانی است که با پیشنهاد پدرش، مسئول حساب و کتاب مخارج خانواده می‌شود.



فکر کنید و پاسخ دهید

اگر راوی داستان سکندار جدید، مادر خانواده بود، چه تغییری در شکل روایت به وجود می‌آمد؟

خودتان ارزیابی کنید

چه پیشنهادهایی دارید که گره یا تعلیق داستان سکندار جدید، بیشتر شود؟

خودتان بنویسید

براساس خاطره‌ای از زندگی خودتان، داستان کوتاهی با زاویه دید اول شخص (من راوی) بنویسید و برای ما بفرستید.

مشکلی نداشتم. اما هفته دوم یک‌دفعه همه چیز به هم ریخت. قیمت بنزین یک شبه کشید بالا و تقریباً دو برابر شد. بعدش هم شنیدم دلار نوسان کرده و ریال آمده پایین. آن وقت طلا کشیده بالا و قدرت خرید مردم را آورده پایین. راستش از این همه بالا و پایین شدن گیج شده بودم. هنوز به هفته سوم نرسیده بودم که قیمت مرغ و گوشت و شیر و تخم مرغ و هر جنسی که در مغازه‌ها بود انگار با هم مسابقه پرش ارتفاع گذاشته بودند. گاهی شب‌ها کابوس می‌دیدم. یک شب دیدم مرغی به اندازه یک دایناسور قدقد کنار دریا می‌کرد. به هر سوراخی می‌چیدم دست از سرم بر نمی‌داشت و با نوکش که شبیه کلنگ بود هی می‌زد توی سرم. وقتی هراسان از خواب پریدم، تمام بدنم عرق کرده بود. با همه این سختی‌ها، تصمیم گرفته بودم مثل یک ناخدای سمج، روی موج قیمت‌ها را کم کنم. برای همین مرتب در جدول مخارج تغییر می‌دادم تا بتوانم هر طور شده این کشتی بی‌لنگر را به سر ماه برسانم. اما هر چه من عقب‌نشینی می‌کردم، قیمت‌ها پیش‌روی می‌کردند. تا اینکه در اوایل هفته چهارم تمام «منابع ارزی» تقریباً ته کشید. مادر که در تمام این مدت حواسش به من بود، پرسید: «امیر جان، فردا ناهار چی میدی بپزم؟!»

مایوسانه نگاهش کردم و گفتم: «هنوز نمی‌دونم، فردا می‌گم.»

چند روز بود که وقتی از جلوی یخچال فریزر رد می‌شدم، احساس می‌کردم مرغ‌های یخ‌زده داخل آن، مثل فیلم مومیایی زنده شده‌اند و صدایم می‌زنند. آن شب از فکر ناهار تا دیروقت خوابم نبرد. به نظرم نزدیکی‌های صبح بود که وسوسه شدم حالی از مرغ‌های یخ‌زده ببرسم. پاورچین پاورچین به آشپزخانه رفتم. همین که خواستم در فریزر را باز کنم، چراغ آشپزخانه روشن شد. مثل گناهکاری که ناگهان به تله بیفتد، سر جاییم خشک شدم. بعد خودم را جمع و جور کردم و گفتم: «مامان تو از اول می‌دونستی همه چی یهو این جوری می‌شه؟»

مادر با نگاه مهربانش تمام هیکلم را از بالا تا پایین اسکن کرد و گفت: «پسر، لازم نیست خجالت بکشی، تو سعی خودتو کردی.»

با تردید گفتم: «فردا، مرغ چطوره؟»

مادر در جوابم فقط لبخند زد و رفت.

من هم چراغ را خاموش کردم و به رخت‌خواب برگشتم. صدای مادر را می‌شنیدم که به پدرم می‌گفت: «خب استاد، اینم از سکندار جدید! ایده تازه چی داری؟...»

پدرم می‌گفت: «از بچه چه انتظاری داری؟ خودت با اینقدر پول تا نصف ماه هم دوام نمی‌آوری!»



خبر این بود: دخترهای نوجوان تهرانی یک پماد گیاهی ساخته‌اند که زخم‌ها را سریع‌تر از دیگر پمادها خوب می‌کند!

بلند شدیم و رفتیم آنجا؛ رفتیم ببینیم آنجا چه جور مدرسه‌ای است که بچه‌های کلاس هشتمی آن توانسته‌اند یک پماد درست کنند. رسیدیم به ته یک بن‌بست؛ حیاط یک مدرسه را دیدیم و چند دانش‌آموز را که فقط دانش‌آموز نبودند....



تهمینه حدادی ●●●
عکس: اعظم لاریجانی ●●●

مرهم سازان

حساسیت پوستی می‌شوند. پس ما باید پمادی بسازیم که این مشکل را حل کند.»

تارا توضیح می‌دهد: «ما برای ساخت پماد موادی را در نظر گرفتیم که قبلاً امتحان شده بودند. دو گیاه متفاوت را انتخاب کردیم و عصاره آنها را گرفتیم. البته یک بار هم در ساختنش دچار مشکل شدیم.»

نقیسه: یکی از گیاهان تاثیر لازم را نداشت. دوباره تحقیق کردیم و گیاه دیگری را جایگزین کردیم. بعد با توجه به فرمول‌های شیمیایی یک پماد ساختیم.

– و در نهایت چه تولید کردید؟
– پمادی که هم حساسیت‌زا نبود و هم سریع‌تر از دیگر پمادها زخم‌ها را خوب می‌کرد.

ماجرا از کلاس‌های پژوهش شروع شده بود. در کلاس پژوهش که یک زنگ کامل است به بچه‌ها گفته بودند یک پروژه انتخاب کنید. یلدا داوری، تارا زارع، نقیسه آل‌امین، هدی بااخلاق و ملیکا حق‌پناه پس از کمی فکر و مشورت دسته‌جمعی تصمیم گرفته بودند درباره زیست کار کنند و گفته بودند می‌خواهیم یک پماد بسازیم. راهی آزمایشگاه زیست و شیمی شده و کار را شروع کرده بودند.

اما قضیه به همین سادگی نیست. از طرح تا اجرای پروژه شش ماه طول کشیده بود. آنها با تحقیق و بررسی شروع کرده بودند. جلسه‌های پشت هم برگزار می‌کردند و شب‌ها تلفنی با هم صحبت می‌کردند. هدی می‌گوید: «ایده اولیه این بود که خیلی از افراد بعد از استفاده از پمادهای شیمیایی دچار



بچه‌های مدرسهٔ فرزندگان منطقهٔ ده چطور به نتیجه رسیدند؟ آنها یکی از پمادهای شیمیایی معتبر را انتخاب کردند و روی یک گروه از موش‌ها امتحان کردند. از آن طرف پماد خودشان را برای بهبود موش‌های دیگر به کار بردند که پس از هفده روز زخم موش‌ها خوب شد. آنها منتظر نشستند و دیدند که سایر موش‌ها با استفاده از پماد شیمیایی چهار روز دیرتر خوب شدند. آنها در این مدت از نظر کارشناسی دکتر داروساز آقای دکتر «جواد رفیعی‌زاده» استفاده کرده بودند. بعد از آن هم پمادها را به خانه بردند. یکی از بچه‌ها تعریف می‌کند که مادر و خواهرش از این پماد استفاده کردند و نتیجه گرفته‌اند.

می‌گویم یعنی حالا نتیجهٔ لازم را گرفته‌اید؟
یلدا: «چیزی که ما فهمیدیم معنی کار گروهی بود. من تا به حال این طور با اتحاد کار نکرده بودم. مدام در حال مشورت بودیم و به نظر هم احترام می‌گذاشتیم.»

— راستی نکتید در پمادتان چه موادی به کار برده‌اید؟
— هدی: نمی‌شود که ما می‌خواهیم این پماد را به عنوان اختراع ثبت کنیم. پس نمی‌توانیم خیلی چیزها را تا آن موقع لو بدهیم.»

ساختن پماد مرحلهٔ آخر پروژه نبود، آنها باید پماد را امتحان می‌کردند. روی چه کسی؟ روی موش‌ها! آنها پنج موش بزرگ داشته‌اند. می‌گویند قبل از اینکه موش‌ها بیایند دعوا می‌کردیم که چه کسی آزمایش‌ها را انجام بدهد. خب اولین مواجهه با موش‌ها کم چیزی نبود! یلدا می‌گوید: «باید روی پوست موش‌ها زخم ایجاد می‌کردیم. اول بی‌هوششان کردیم، بعد روی بدن آنها زخم‌های دایره‌ای شکل ایجاد کردیم و از آن به بعد باید مراقبشان می‌بودیم. **نفیسه:** «از اینجا به بعد کار ما زیاد شد. زنگ‌های تفریح می‌آمدیم و به آنها سر می‌زدیم.»

ملیکا: «مشورت و همکاری بین ما خیلی مهم بود. کارها را تقسیم کرده بودیم و اگر نتیجه گرفتیم به خاطر کار گروهی بوده.»
تارا: محل نگهداری موش‌ها مهم بود. ما قفسی ساختیم که استریل باشد و از الکل برای تمیز کردن آن استفاده می‌کردیم.

— حالا اسم پمادتان چیست؟

یلدا: پماد ترمیم زخم.

هدی: البته به اختصار به آن ap هم می‌گوییم. ولی هنوز اسم اصلی آن را نگذاشته‌ایم.



سرود بنفشه

نرده‌ها نرده‌های سرد و عبوس
پشت آن نرده، باغ، زندانی
بی صدا، بی ستاره، بی شبنم
در پس پرده، باغ، زندانی

پشت دروازه‌های یخ بسته
چشمه در انتظار می جوشید
دشت پیراهن به سردی برف
بر تن هر جوانه می پوشید

بوی مطبوع خاک نم خورده
آمد از پشت لایه‌های غبار
مثل یک روز خوب بارانی
مثل بوی غبار اسب بهار

دست‌ها پرده را کنار زدند
جشن گل جشن سرود، جشن امید
تاب می خورد موی نیلوفر
با سرود بنفشه می رقصید

علی اصغر نصرتی

خلاصه خوبی‌ها

برای حضرت امام خمینی (ره)

لبخند تو خلاصه خوبی‌هاست
لختی بخند خنده گل زیباست
پیشانی‌ت تنفس یک صبح است
صبحی که انتهای شب یلداست
در چشم‌ت از حضور کبوترها
هر لحظه مثل صحن حرم غوغاست
رنگین کمان عشق اهورایی
از پشت شیشه دل تو پیدا است
فریاد تو تلاطم یک طوفان
آرامش تلاوت یک دریا است
با ما بدون فاصله صحبت کن
ای آنکه ارتفاع تو دور از ماست

مبادا

مبادا خویشتن را واگذاریم
امام خویش را تنها گذاریم
ز خون هر شهیدی لاله‌ای رُست
مبادا روی لاله پا گذاریم!

شاعران ایران



قیصر امین‌پور، شاعر انقلابی، نویسنده و پژوهشگر معاصر، دوم اردیبهشت ۱۳۳۸ در گتوند خوزستان متولد شد و هشتم آبان ۱۳۸۶ در تهران درگذشت. از جمله آثار او می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

تنفس صبح، آینه‌های ناگهان، گل‌ها همه آفتاب‌گردانند، دستور زبان عشق (شعر بزرگ‌سال)، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو (شعر نوجوان)، شعر و کودکی، سنت و نوآوری در شعر معاصر (پژوهش)

راز

دنبال یک حرف قدیمی
در این کتاب کهنه می‌گردم
باید
جایی میان برگ‌های آن
یک کاغذ تاخورده باشد
من مطمئنم
آن برگه
آن حرف
اسرار این بازیست
من مطمئنم
در این جهان رازیست...

مهدیه‌نظری

رابرت لویی استیونس

شاعران جهان



آینده‌نگری

وقتی قد کشیدم
و برای خودم حسابی مرد شدم
کلی غرور و ابهت پیدا می‌کنم
تا آن وقت
به دختر و پسرهای دیگر بگو
مبادا بروند
سروقت اسباب بازی‌هایم

ترجمه: مهدی مرادی

رابرت لویی استیونس، نویسنده و شاعر کودک‌نواز و نوجوانان اسکاتلندی قرن نوزدهم است. داستان «دکتر جکیل و آقای هاید» او به حدی شهرت دارد که در زبان انگلیسی به صورت ضرب‌المثل در آمده است. دیگر رمان معروف او «جزیره گنج» نام دارد. یکی از مشهورترین کتاب‌های شعر او «باغ شعر کودکان» نام دارد.

نیاز

تو مثل تاک هستی
چه پر باری، چه سنگین
پر از انگور خوشحال
پر از لبخند شیرین

تو مثل قله هستی
پر از برف درخشان
پر از گیسوی آبی
پر از گیسوی افشان

تو خوب و مهربانی
پر از نور و درخشش
نیاز ما: گرفتن
نیاز توست: بخشش

محمود پور وهاب

دلش شبیه آسمان آبی
بزرگ بود، بس که با خدا بود
اگر چه داشت ثروت زیادی
ولی نجیب بود و با صفا بود

خدیجه دوستدار مهر و پیوند
خدیجه آشنای روشنی بود
و در کویر خشک شهر مکه
به فکر یک بهار ماندنی بود

بهار او به راستی بهار است
جوان ساده‌ای که نازنین بود
کسی که نور چشم آسمان‌هاست
بهار او محمد امین بود

برای همسر خودش، محمد
خدیجه بود مثل یک پرستار
به او که عطر خوب یاس می‌داد
علاقه‌اش عجیب بود و بسیار
سید مهدی موسوی

شکفتن

سیم‌های خاردار
گل دادند
وقتی
پیچک‌ها
از سختی راه‌ها
نترسیدند

کمال شفیعی

بندپایان آهنی

شیوه حرکت بندپایان (حشرات، صدپایان و عنکبوت‌ها) بسیار حیرت‌آور است. آنها به آسانی از ناهمواری‌ها بالا می‌روند، جست می‌زنند، روی زمین سر می‌خورند و با سرعت می‌دوند بدون آنکه واژگون شوند و تعادلشان را از دست بدهند. دانشمندان با الهام از شیوه حرکت این جانوران ریزه‌میزه موفق به طراحی و ساخت انواع روبات‌هایی شده‌اند با کارآیی‌هایی که از عهده روبات‌های چرخدار خارج است. بنابراین ساخت این نوع روبات‌ها به انسان کمک کرده است تا در مواقع اضطراری یا عملیات کمک‌رسانی از آنها استفاده کنند.

● روبات سوسکی پردازگر جاسوس

● روبات تجسس

نیروی محرکه روبات‌ها

اکثر روبات‌های امروزی با باتری کار می‌کنند و در فاصله‌های زمانی متفاوت باید باتری‌هایشان شارژ یا تعویض شوند. دانشمندان در حال طراحی نوعی پوست مصنوعی برای روبات‌های عنکبوتی‌اند تا انرژی خورشیدی را مانند صفحات خورشیدی جذب کرده، آن را به نیروی الکتریسته تبدیل کنند. در آن صورت این نوع روبات‌ها می‌توانند مأموریت‌های فضایی بلندمدت را انجام دهند.



● روبات عنکبوتی غول پیکر ژاپنی

پاهای بندپایان

پای انسان و چهارپایان به طور عمود زیر بدنشان قرار دارد، اما در بندپایان پاها به صورت مورب و در دو سوی بدن قرار گرفته‌اند، پاها در بندپایان همان گونه که از اسم‌شان پیداست بندبند هستند و به یکدیگر مفصل شده‌اند. تعداد پاها در بندپایان شش، هشت یا ده‌ها عدد است و از آنجایی که پاهای آنها شبیه مفصل شانه در انسان است به آسانی می‌توانند پاهایشان را در جهت‌های متفاوت حرکت دهند و خم کنند؛ برای مثال وقتی یک سوسک راه می‌رود یا می‌دود همیشه سه پایش را از روی زمین بلند می‌کند و سه پای دیگرش تعادلش را حفظ می‌کنند. بنابراین سوسک به سرعت می‌تواند از روی ناهمواری‌ها عبور کند بدون آنکه چپ شود. همچنین تعداد پاهای بیشتر امتیاز خوبی برای بندپایان است. وقتی آنها برای حفظ تعادل به پاهای میانی و عقبی تکیه می‌کنند، می‌توانند از پاهای جلویی‌شان برای گرفتن طعمه یا غذا خوردن استفاده کنند. در حقیقت پاها در بندپایان وضعیتی شبیه سه پایه دارد؛ یعنی هر لحظه دو پای یک سمت بدن و یک پای سمت دیگر بدن آنها روی زمین است و هم زمان سه پای دیگر از روی زمین بلند می‌شوند و حرکت رو به جلو انجام می‌گیرد. حتی در صدپایان نیز مجموعه پاهای جلویی، میانی و عقبی نقش سه پایه را ایفا می‌کنند. بنابراین سه پا از شش پای بندپایان حکم یک پا در انسان یا دو پا در چهارپایان را دارد.



ساخت روبات با الهام از پاهای بندپایان

مهم‌ترین ویژگی روبات‌هایی که با الهام از پاهای حشرات ساخته می‌شوند، انعطاف‌پذیر بودن پاهایشان است که ضمن برخورداری از وضعیت حرکتی سه پایه مانند به راحتی می‌توانند از روی ناهمواری‌ها عبور کنند. دانشمندان سازمان هوانوردی و فضایی ایالات متحده (ناسا) برای کاوش در سطح مریخ و سایر اجرام آسمانی روبات‌های عنکبوتی شکل طراحی کرده‌اند. از سال ۲۰۰۰ تاکنون انواع روبات‌های سوسکی، عنکبوتی یا خرچنگی طراحی و ساخته شده‌اند. مثلاً از روبات‌های خرچنگی برای کشف و خنثی‌سازی مین‌های رها شده در بستر دریا استفاده می‌شود. همین‌طور دانشمندان نوعی روبات چهار چرخ ساخته‌اند که به هر یک از چرخ‌ها سه پا متصل است. چرخ‌ها برای حرکت سریع و پاهای بالا رفتن از بلندی‌هاست. این روبات‌ها که از دو نوع شیوه حرکتی برخوردارند در عملیات کاوش و امداد رسانی یا پاک‌سازی مناطق مین‌گذاری شده به کار گرفته می‌شوند.



● روبات عنکبوتی بولدور



● روبات لجن روبی



● روبات کاوشگر مریخ



عادل اشكوس
رسم: سام سلماسي



لهجات الطيور

لهجات الطيور

للطيور لهجات مختلفة مثل البشر. فأصوات نوع واحد من الطيور تختلف باختلاف الأماكن التي يوجد فيها هذا النوع حول العالم.

ماذا تفعلين؟

قالت الوالدة لابنها: «إذا تضرب القطّة، سأضربك وإذا تجرّ أذنّها: أجرّ أذنك.»
فقال الابن: «وإذا أجرّ ذيلها؛ ماذا تفعلين؟»



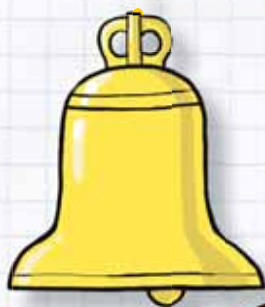
كيف السماء

قالت الوالدة لطفلتها: «أذهبي إلى ساحة المنزل و انظري هل السماء صافية أم غائمة؟»
ذهبت الطفلة ثم رجعت وقالت: «أسفة يا والدتي، لأنني ما قدرت أن أنظر إلى السماء؛ لأن المطر كان شديداً.»



↓ ٢	↓ ١				← ٣
			← ٥	↓ ٤	
					← ٦
↓ ٨	↓ ٧				
					← ٩
			← ١١	↓ ١٠	
					← ١٢
↓ ١٤	↓ ١٣				
					← ١٥
			← ١٧	↓ ١٦	
					← ١٨
↓ ٢٠	↓ ١٩				
					← ٢١
			← ٢٢		
					← ٢٣

- (١) دريا
- (٢) خواند
- (٣) طلا
- (٤) اطراف
- (٥) گرم
- (٦) سنگ
- (٧) سال
- (٨) نزد
- (٩) نيست
- (١٠) تابستان
- (١١) ما
- (١٢) تندرستی
- (١٣) ماه
- (١٤) باز کرد
- (١٥) بالا
- (١٦) مردم
- (١٧) مرگ
- (١٨) آتش
- (١٩) آن مؤنث
- (٢٠) بنده
- (٢١) شنبه
- (٢٢) بازی کرد
- (٢٣) ماهی



خندزندگ

در شهرستان دشتستان، ورود دانش‌آموزان با موتورسیکلت به مدرسه ممنوع شد.





آزمایشگاه کامبیز!

فعالیت کتاب علوم:

در منزل خود به رسوب تشکیل شده در دافل کتری یا سماور دقت کنید. آیا می‌دانید منشاء رسوبات دافل سماور از کجاست؟ چگونه می‌توانیم این رسوبات را از بین ببریم؟

مشاهدات کامبیز:

برای انجام‌دادن آزمایش، ابتدا کتری روی گاز را برداشتم و به اتاقم پردم. دافل کتری رسوبات سفید رنگی تشکیل شده بود. اما سؤال اساسی این است که منشاء این رسوبات چیست؟ راستش مدتی است ساقتمان کنار خانه ما را کوبیده‌اند و به جای خانه‌ای که باغچه زیبایی داشت، یک برج بلند می‌سازند. من مدرس‌زدم این رسوبات، ناشی از کچ و فاک سافت و ساز ساقتمان کناری باشد. پس کتری را برداشتم و سراغ مهندس ساقتمان رفتم. آقای مهندس پس از شنیدن توضیحات من مدتی دهانش باز ماند، طوری که کلی کچ و فاک رفت توی حلقش و نزدیک بود ففه شود! وقتی هم هالاش با آمد، گفت: «سرفشان! این رسوبات مال آبه... برو بزار به گرمون برسیم!»

اما آیا در آب، این همه رسوبات وجود دارد؟ اگر این طور است چرا در بدن ما که از این آب می‌خوریم رسوبی وجود ندارد؟

شاید هم وجود دارد و خودمان بی‌فهریم! برای پی‌بردن به این مسئله، وقتی بابا فواب بود رفتم و کف پاهایش را به دقت بررسی کردم. کف پای بابا آن قدر سیاه بود که اگر رسوبی هم وجود داشت، دیده نمی‌شد! پس به آرامی کف پایش را با صابون شستم. فوشبفتانه فواب بابا سنگین بود و بیدار نشد، ولی رسوبی هم مشاهده نشد.

اما آیا ممکن نیست این رسوبات در اندام‌های دافلی ما ته‌نشین شده باشد؟ درست است! پس یکی از دلایلی که یک کونی کم روی آب می‌ماند ولی یک انسان به ته آب می‌رود، این است که دافل بدن انسان پر از این رسوبات است و اگر در آب دست و پا نزنند، درست و مسابی ته‌نشین می‌شود!

نتیجه تحقیقاتم را با مامان در میان گذاشتم، اما مامان به جای توجه به این کشف علمی بزرگ، دار زده «این کتری دست توهه از ظهر تا حالا



کامبیز کیست؟

می‌گویند بین نبوغ و فنون مرزی است به اندازه یک تار مو! و حالا کامبیز، نوه‌واتی است علاقه‌مند به اختراع و آزمایش، که روی این مرز در حال رفت و آمد است و خودش هم نمی‌داند کجای آن قرار دارد! کامبیز نگاه جدیدی به علم و آزمایش‌های علمی دارد که فاص خودش است. با آزمایش امروز کامبیز همراه شوید:



با سر خورد روی زمین و پایش شکست! بعد آمبولانس آمد و بابا و مامان رفتند بیمارستان. چند ساعت بعد، بابا، با پای کج گرفته وارد شد! خودش است! آزمایش من جواب دارد... در اثر شکستن پای بابا، رسوبات کچی داخل بدنش بیرون ریفت و دور پایش مملک شد. پس نتیجه می گیریم تنها راه از بین بردن رسوبات ته نشین شده در بدن انسان، شکستن دست و پایش است! از حالا می توانم شادی را در چهره معلم عزیزم تصور کنم وقتی که فردا می فوادم کشفم را برایش توضیح بدهم!

دارم دنبالش می گردم! کلی معمون داشتم، به چایی نتونستم براشون دم کنم .. آبروم رخت! پس رفتم و نتیجه تحقیقاتم را به بابا که در اثر میخ مامان، تازه از خواب بیدار شده بود و هنوز روی تفت دراز کشیده بود، در میان گذاشتم. بابا، با فوشمالی گفت: «آخرین پسرما پچه کشف بزرگی کردی!» بعد رو کرد به مامان و گفت: «بفرما فانم! هی میکی من زیار می فورم و شکمم بزرگ شده، الان پچه ام ثابت کرد اینها رسوبه که تو شکمم جمع شده، نه پربی!» بعد بابا از جا بلند شد، اما متاسفانه کف پایش هنوز لیز و فیس بود و

مهدی فرح الهی

آدم برفی

با نام و یاد خداوند متعال قلمم را در دست می گیرم و می نویسم بر همگان واضح و مبهرن است که آدم برفی، آدمی است که از برف سافته می شود.

معمولا آدم برفی شکمی کرد و دماغی کشیده از جنس هویج دارد و خیلی شبیه عمو هوشنگ، شوهر فاله سیماست؛ برای همین فاله سیمما از عمو هوشنگ فواسته است که در باشگاهی برای ورزش ثبت نام کند. هر وقت سر سفره عمو هوشنگ می فوادم بار دوم بشقابش را پر کند فاله سیمما پپ پپ به او نگاه می کند تا دیگر پچه ها به آدم برفی نکویند عمو هوشنگ یا برعکس...

سال گذشته هر چه منتظر ماندیم برف درست و حسابی نیامد که با آن آدم برفی درست کنیم؛ در عوض در عروسی فاله سیمما جبران شد. آن قدر در عروسی برف شادی زدند که هم توانستیم آدم برفی درست کنیم و هم فردای آن روز مدراس به فاطر نشستن برف شادی به ارتفاع بیش از یک متر تعطیل شد.

البته ممکن است این حرف ها از نظر بعضی ها فالی بندری به حساب آید. اما باید قبول کنید که شوق تعطیلی مدرسه آدم را سر ذوق می آورد و باعث می شود افکار خلاق به سرش بزنند و هی حرف های شیرین و دلچسب بزنند.

شاعری در این باره گفته است:

«آدم برفی آب می شود

آدم مرفی کتاب»

من وقتی بزرگ شدم می فوادم آدم مرفی بشوم.

این بود انشای من.



سید امیر سادات موسوی

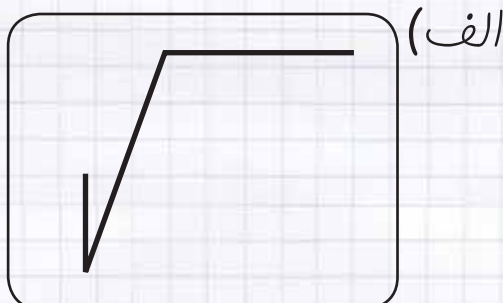
سؤالات ریاضی



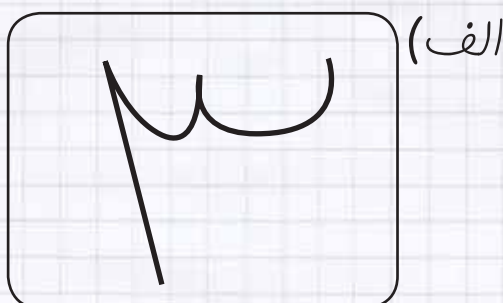
سؤالات تصویری



۱- کدام تصویر نشان دهنده «جزر» است؟



۲- کدام یک از گزینه‌های زیر نشان دهنده ریشه عدد ۹ است؟



۳- کدام یک از گزینه‌های زیر نشان دهنده مثلث متساوی الساقین است؟





سنجاق قفلی

فامیل دور و موشک دوربرد

سلام بچه‌ها

نام من فامیل دور است. من در روستای دور زندگی می‌کنم. روستای دور بزرگ‌ترین روستای استان دورتر است. روستای ما سه نفر جمعیت دارد؛ فامیل یعنی خودم، دوره یعنی همسرم و بچه فامیل یعنی فرزند دلبندم. در روستای دور همه درها متی در بستنی بسته است و نیازی نیست که هی به بقیه تذکر بدهی که راه رفتن را باید رفت و در بستنی را باید بست. نام قدیم شهر ما نزدیک بود، اما آن‌قدر در بند این در ماندم که در مانند شیرم و دور افتاده شدم. روستای ما مرکز تولید درهای بسته و صدور بستنی‌های در مانند است. روستای ما در کنار روستای دیره قرار دارد. در روستای دیره همه چند دقیقه یک‌بار به ساعت‌هایشان نگاه می‌کنند و با تکان دادن سر می‌گویند: اوه اوه دیره. مهم‌ترین اختراع روستای ما موشک دوربرد است. موشکی کوچک که از دور به جاهای دیگر برده می‌شود. روستای ما آن‌قدر دور است که روی هیچ نقشه‌ای وجود ندارد و با تنها وسیله‌ای که می‌شود روستای ما را دید، دوربین است.

۷۵ درصد از اهالی روستای ما باسوار هستند. خودم پنجاه درصد هستم. دوره ۲۵ درصد و آن ۲۵ درصد دیگر هم شامل بچه فامیل است که هنوز شنش به مدرسه رفتن نرسیده است. آب و هوای روستای ما بسیار سرد است و به خاطر همین هم همه درها در روستای ما بسته است.



عبدالله مقدمی

نمکی های نخستین



شهرام شفیعی

افسانه های یونان باستان

خلوس



فلوس چهارپرخ، از شاهزادگان یونان باستان بود. او از سه سالگی گواهی نامه
راندگی گرفت و در چهار سالگی متوجه کمبود پارکینگ شد. با این حال در ۴۵
سالگی، هنوز کلمه پارکینگ را با غلط املا می نوشت.
فلوس چهار پرخ مردی بود که می توانست ماشینش را در هر جایی
پارک کند و برود.

برای مثال وقتی می خواستند جسد آلالوس را دفن کنند، متوجه
شدند که کسی ماشینش را توی قبر پارک کرده است.
فلوس به جرم پارک کردن ماشینش در پیاده رو و سرگردن راه پله ها
و پیرزن ها، به یک تقه مرغ آب پز تبدیل شد.
بعضی از نویسندگان سعی کردند فلوس را به یک مرغ قهوه ای
نسبت بدهند، اما آن مرغ در دفاع از خودش، هبه بار به سازمان
ملل رفت و سفرانی کرد.

مبارله کلا به کلا

امتملاً انسان‌های اولیه هم مثل انسان‌های پندرمیه، امتیاج داشتند
موارد مورد نیازشان را مبارله کنند. ابتدا هر وقت انسانی نیاز به کلا
یا خدماتی داشت با وجه رایج روزگار باستان، آن را تهیه می‌کرد.
می‌دزدید یا به زور از دیگران می‌گرفت!

البته توجه داشتند که آن روزها دزدی و زورگیری به بدی‌های
امروز نبوده و مال‌بافته‌ها نیز هیچ‌گونه شکایتی از دزد یا زورگیر
نمی‌کردند؛ یعنی جرئت نداشتند! بعدها انسان‌های نخستین دیدند که
اگر همین‌طور ادامه بدهند، در آینده نسل‌های بعدی همه دزدی‌ها
و زورگیری‌های خودشان را هم می‌اندازند کردن آنها! پس به این
تنبیه رسیدند که وقتی می‌توانند عین آدم بنشینند و حرف بزنند (منظور
از این «بعدها» همان بعد از زبان باز کردن بشر نخستین است!) چرا
بلند شوند و بزنند توی سر و کله هم! از آن پس کلاهای اضافی
خودشان را با کلاهایی که نیاز داشتند عوض می‌کردند و از همان
روزگار قدیمی‌ترین شغل تاریخ به وجود آمده: «نمکی»

در واقع نمکی‌های نخستین موقع دریافت دمیایی پاره یا سماور کهنه،
علاوه بر نمک چیزهای دیگری هم به مشتری می‌دادند؛ برای مثال
ممکن بود یک دیناسور کارکرده ولی سالم، بدون رنگ به مشتری
بدهند. اگر مشتری تا هفته آینده زنده می‌ماند،
می‌توانست نمک و بوجه رنگی هم بگیرد!



پنجره

روزی روزگاری در خانه زندگی چهار پنجره زندگی
می‌کردند. نام پنجره اول کودکی بود. کودکی بسیار شاد بود
و هیچ غمی نداشت و فقط بازی می‌کرد. پنجره دوم نوجوانی
بود. نوجوانی بسیار عجیب بود، هم عصبانی بود هم شاد، هم
بازی می‌کرد هم دوراندیش بود. پنجره سوم بزرگسالی بود.
بزرگسالی فقط به فکر کار بود و به هیچ چیز توجه نمی‌کرد.
پنجره چهارم پیری بود. پیری از همه جهان ناامید بود، همیشه
خسته بود و فقط نصیحت می‌کرد.

روزی بادی از آن طرف گذشت. باد می‌خواست درون خانه
زندگی برود و آنجا را ببیند. به کودکی گفت: «اجازه می‌دهی
داخل شوم؟» کودکی گفت: «نه، تو بازی مرا خراب می‌کنی.»
باد سراغ پنجره‌ای رفت که مشغول کار بود. پرسید: «اجازه
می‌دهی داخل شوم؟ بزرگسالی که حواسش به کار بود گفت:
«چی گفتی؟ نفهمیدم.» باد دوباره تکرار کرد. پنجره گفت: «مگر
نمی‌بینی کار دارم. برو بگذارم به کارم برس.»

باد به سراغ پنجره‌ای رفت که خیلی کهنه به نظر می‌آمد.
به او گفت می‌گذاری داخل شوم؟ پنجره پیری گفت:
«حوصله ندارم باد جان حوووووصله ندارم.»

باد ناگهان صدایی شنید: «می‌توانی از اینجا بیایی.»
باد پنجره‌ای را دید که لبخند از صورتش محو نمی‌شد. تشکر
کرد پنجره گفت: «نام من نوجوانی است. داخل شدن به اینجا خیلی
سخت است. باید خیلی قوی باشی تا بتوانی وارد شوی.»
باد گفت: «پس نوجوانی تو هستی. شنیده‌ام که پیچ و خم
نوجوانی از عسل هم شیرین‌تر است.»

نگین عزیزیان، اردبیل



با توافق سازمان میراث فرهنگی و اداره آموزش
و پرورش، موزه مدرسه راه اندازی می‌شود.

موزه مدرسه





APPLIANCES

Mohammad Ali Ghorbani
Illustrator: Sam Salmasi

A Joke to Think

TEACHER: What do you have when you have 7 oranges in your right hand and 5 in the other hand?

STUDENT: Big hands!



Quotes to Think

● I choose a lazy person to do a hard job because a lazy person will find an easy way to do it.

● If you think your teacher is tough, wait till you get a boss.

● If you can't make it good, at least make it look good.

Bill Gates

Hidden Sentences

Example1

EXCUSEMEHAVEYOUAGREENPENCIL? =

Excuse me, Have you a green pencil?

Now find the hidden sentences

YESTERDAYWASTUESDAY.TODAYISWEDNESDAY. =

INIRANANDSOMEOTHERCOUNTRIES THURSDAYAN

DFRIDAYAREHOLIDAY. =

Now find the

Example2

sentences

in following

tables below.

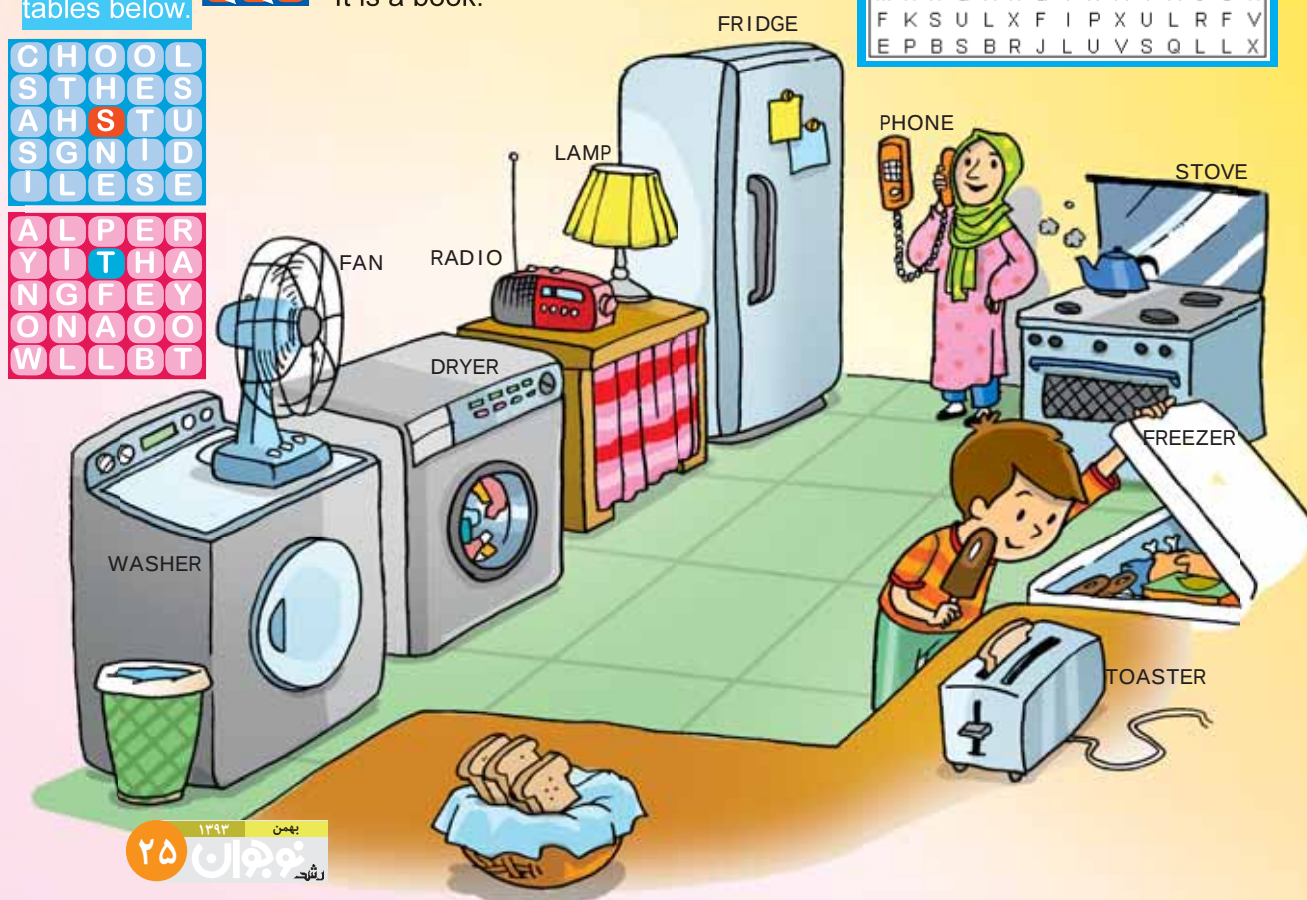


= It is a book.

S	L	J	H	F	B	M	C	D	L	H	A	I	P	C
G	K	A	X	F	W	K	J	R	H	Q	J	B	W	V
R	K	L	G	B	W	A	B	Y	Z	D	T	Q	N	M
L	E	F	T	O	A	S	T	E	R	N	S	L	Z	S
G	I	U	C	L	S	Q	E	R	F	T	Y	L	L	B
B	A	A	N	D	H	Z	V	X	L	A	M	P	G	S
G	S	T	O	V	E	Q	U	D	P	Z	V	S	Y	Q
R	H	P	E	C	R	H	W	N	L	H	V	K	B	O
P	E	G	B	Q	Y	E	C	J	K	K	N	A	F	R
M	T	Z	S	R	S	C	X	O	O	Q	U	L	I	Z
X	O	Z	E	P	B	D	D	T	I	T	U	P	O	O
P	H	O	N	E	M	M	Y	E	G	D	I	R	F	I
M	R	H	Q	K	R	Q	V	H	A	Y	A	C	G	R
F	K	S	U	L	X	F	I	P	X	U	L	R	F	V
E	P	B	S	B	R	J	L	U	V	S	Q	L	L	X

C	H	O	O	L
S	T	H	E	S
A	H	S	T	U
S	G	N	I	D
I	L	E	S	E

A	L	P	E	R
Y	I	T	H	A
N	G	F	E	Y
O	N	A	O	O
W	L	L	B	T



این موزه تنها شایایی است

عکس: داود زرین گام
 تمپنه ظهیر الدین

برخی موزه‌ها بخشی از زندگی ما هستند؛ درواقع وسایل و ابزاری که در آنها وجود دارد با زندگی ما گره خورده‌اند و ما با آنها خاطره داریم. یکی از این موزه‌ها موزه سینماست. موزه‌ای پر از لباس و جایزه و پوستر و ابزار آلات که با دیدن بسیاری از آنها به هیجان می‌آییم؛ چون آنها را در دل فیلم‌ها و سریال‌ها دیده‌ایم و دیدن آنها از نزدیک می‌تواند بسیار جذاب و متفاوت باشد.

مهم‌ترین و جذاب‌ترین بخش این موزه که البته در زیرزمین موزه قرار دارد بخش کودک و نوجوان است. چرا؟ چون در این بخش عروسک‌هایی مثل کلاه‌قرمزی، پسرخاله، مخمل، عروسک‌های فیلم گلنار و البته عکس تمام کودکانی قرار دارد که بعد از انقلاب اسلامی در فیلم‌ها بازی کرده‌اند. شما در این بخش می‌توانید با تاریخ سینمای کودک و نوجوان از ابتدا تا الان آشنا شوید و علاوه بر افزودن به اطلاعات سینمایی‌تان، اطلاعات تاریخی هم کسب کنید.



و اما بخش جایزه‌ها؛ از جایزه‌های جشنواره فیلم فجر شروع می‌شوند تا جایزه‌های معتبر جشنواره‌های جهانی؛ درواقع تمام کارگردان‌ها و تهیه‌کننده‌هایی که این جایزه‌ها را برده‌اند آنها را به موزه هدیه داده‌اند.



حالا که کمی توی موزه چرخ زده‌ایم بد نیست بدانیم که در این موزه هزار عکس سینمایی، ۴۰۰ فیلم‌نامه ساخته شده، ۲۵۰۰ اعلان سینمایی، ۳۰۰۰ قطعه سند و مدرک سینمایی و فیلم و ویدیوی هزار فیلم سینمایی ایرانی نگهداری می‌شود و سر تاسر موزه پر شده است از پوستر فیلم‌های مختلف که با دیدن بعضی‌هایشان نمی‌دانیم از هیجان چه کار کنیم.

جالب است بدانید که در این موزه بخش‌هایی به کارگردان‌های مختلف اختصاص داده شده است و در آنجا وسایل شخصی، دست خط و عکس‌های آنها به نمایش درآمده است. یکی از این کارگردان‌ها، مرحوم علی حاتمی است که بیشتر ما او را با فیلم «مادر» به یاد می‌آوریم.

بخش سینمای جنگ هم برای خیلی از ما جذاب است، حتی اگر در زمان جنگ زندگی نکرده باشیم. چون فیلم‌های بسیار مهم و باشکوهی دیده‌ایم که بسیاری از اطلاعات آنها در این موزه جمع‌آوری شده‌اند... در این بخش با شهید مرتضی آوینی هم آشنا می‌شویم. شهید آوینی مستندساز جنگ بود و سال‌ها بعد از جنگ، در مناطق جنگی در حال ثبت خاطره جنگ شهید شد.



دستگاه شهر فرنگ، اتاق دوبله و صدا و البته سالن سینمایی که شبیه سالن‌های سینمای پنجاه سال پیش ساخته شده است از دیگر بخش‌های جذاب این موزه است تا ما بیشتر با تاریخ سینما آشنا شویم.



موزه گردی:

حالا ما به موزه مورد نظر رسیده‌ایم. ابزار و لوازم هم آماده است. مهم‌ترین کار این است که در ابتدا از راهنمای موزه بخواهیم توضیحی کامل درباره موزه به ما بدهد. درست است که ما پیش از این چیزهایی را درباره موزه می‌دانستیم اما نباید فراموش کنیم که راهنمای موزه در این زمینه تحصیل کرده است و حتی اگر ما اطلاعات جامعی هم درباره موزه داشته باشیم او می‌تواند به ما پر مخاطب‌ترین بخش موزه را نشان بدهد یا حتی داستان‌هایی را درباره هر یک از اشیای موزه تعریف کند. شاید بگویید اطلاعات راهنمای موزه حوصله ما را سر می‌برد و ما دوست داریم زودتر برویم و خودمان همه چیز را از نزدیک ببینیم. اما باور کنید آنها داستان‌های زیادی برای گفتن دارند که خیلی چیزها را برای ما جادویی‌تر می‌کند. اغلب صحبت‌های راهنمایان موزه بیش از یک ربع طول نمی‌کشد و بعد آنها به ما اجازه می‌دهند تا موزه را بگردیم و در صورت لزوم از آنها بخواهیم تا درباره وسایل و ابزارها اطلاعات بیشتری به ما بدهند... اما گاهی هم ممکن است ما وارد موزه شویم و خبری از راهنمای موزه نباشد. خوب است بدانیم این از حقوق ماست. یعنی همیشه باید در موزه‌ها کسی باشد تا ما سؤالاتمان را از او بپرسیم. در صورتی که چنین کسی به استقبال ما نیامد می‌توانیم به اطلاعات موزه مراجعه کنیم و از آنجا سراغ راهنمای موزه را بگیریم یا کسی را که بتواند به سؤالات ما پاسخ بدهد.



حذیفه بن یمان

●●● محمود پوروهاب
●●● تصویرگر: حسین آسیوند

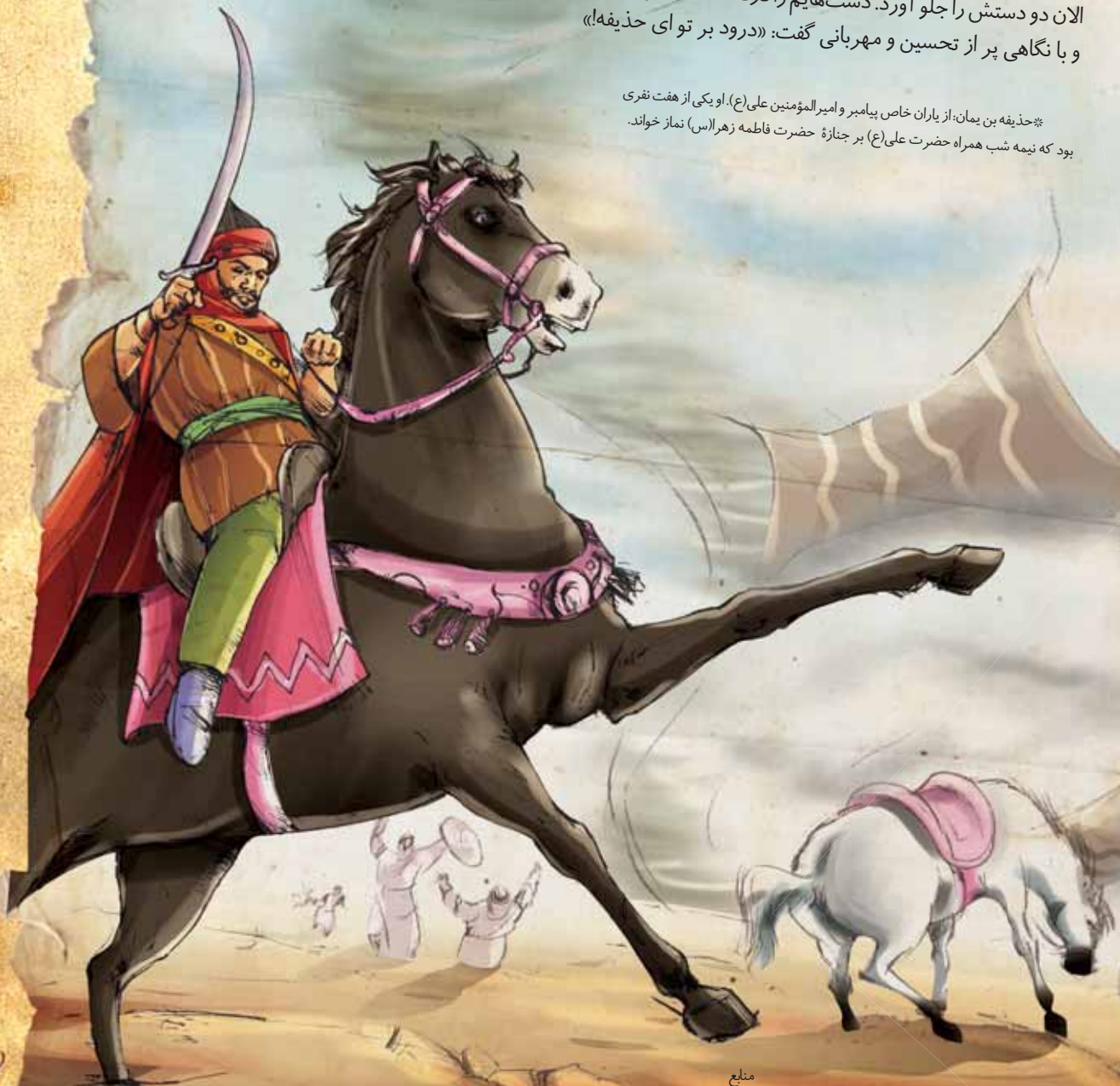
به همراه پیامبر (ص) به نگهبانان سر می‌زنیم. نزدیک به یک ماه است که دشمن در آن سوی خندق منتظر است تا راهی برای حمله پیدا کند، اما هر روز که می‌گذرد کارشان بیشتر گره می‌خورد. حس می‌کنم روزهای سرد زمستان امانشان را بریده. آن‌طور که می‌گویند دیگر چراگاهی برای اسب‌هایشان نیست. ناگاه هوا طوفانی می‌شود و باد شدیدی می‌وزد. طوفان شن‌ها را به سرو صورتان می‌کوبد. نگهبانان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند. صدای پیامبر با صدای تیز باد قاطی می‌شود: «برگردیم!» سو می‌دوند و فریاد می‌زنند: «مواظب اسب‌ها و مشعل‌ها باشید!» خیمه‌ها در باد می‌لرزند. افراد زیادی جلوی خیمه پیامبر (ص) جمع شده‌اند. پیامبر رو به جمعیت می‌کند و می‌گوید: «هر که برود و ببیند دشمن چه می‌کند، خداوند او را در بهشت رفیق من قرار می‌دهد.»

پیامبر (ص) می‌گوید: «ای حذیفه! به تو آسیبی نمی‌رسد. برو و بین دشمن در این طوفان چه می‌کند، اما نه تیری بینداز، نه شمشیری بزن و زود برگرد.»

دستارم را خوب دور سر و صورتم می‌پیچم و به طرف قرارگاه دشمن حرکت می‌کنم. از خندق رد می‌شوم. کم‌کم به قرارگاه دشمن می‌رسم. در این سو طوفان غوغا می‌کند. خیمه‌های دشمن یکی‌یکی بر خاک می‌افتند. بعضی اسب‌ها رم کرده‌اند. دیگ‌های غذایشان سرنگون شده است. هر کس سراسیمه به سوئی می‌دود. در این گردوغبار کسی کسی را نمی‌بیند. تنها دو سه بوته آتش در اطراف خیمه‌ها هنوز بر جا مانده است. کسی متوجه من نیست. خودم را به ابوسفیان می‌رسانم. او را می‌بینم که با دستپاچگی بی‌آنکه زانو بند پای شترش را بردارد بر پشتش می‌نشیند، او را می‌زند. شتر بینوا بر روی دو دست و یک پا بلند می‌شود. ابوسفیان کلافه و غرغر کنان پایین می‌پرد و زانو بند شتر را باز می‌کند. زنان گروه آماده می‌شوند تا به سوی مکه حرکت کنند. این پایانی برای جنگ خندق است. یک لحظه دست به کمان می‌برم. با خودم می‌گویم حالا موقع خوبی است تا با یک تیر او را از پا در بیاورم، اما به یاد حرف‌های پیامبر می‌افتم: «ای حذیفه نه تیری بینداز، نه شمشیری بکش و زود برگرد.»

به سرعت بر می‌گردم. در این شب طوفانی قیراندود، سرما تا مغز استخوان کار می‌کند. چند بار در چاله چوله می‌افتم و پایم به سنگ گیر می‌کند. می‌افتم و فوری بلند می‌شوم.
با همان شتاب خودم را به خیمهٔ پیامبر می‌رسانم. پیامبر (ص) با چند نفر به انتظار من نشسته‌اند. تمام تنم از سرما می‌لرزد.
دستارم را از سر و صورتم باز می‌کنم. سلمان چیزی بر دوشم می‌اندازد. به پیامبر نگاه می‌کنم و آنچه را دیده‌ام مو به مو شرح می‌دهم. همه خوشحال می‌شوند. پیامبر با خوشحالی دو دستش را جلو می‌آورد. دست‌های سرد و لرزانم را در دست‌های گرمش می‌گذارم، می‌گوید: «درود بر تو ای حذیفه!»
به یاد دیدار اولم می‌افتم. همراه پدر و برادرم صفوان جزو اولین کسانی بودیم که برای مسلمان شدن به خدمت پیامبر رسیدیم. وقتی نوبت به من رسید، همین که شهادت دادم و اسلام آوردم، پیامبر (ص) مثل همین الان دو دستش را جلو آورد. دست‌هایم را در دست‌های گرمش گذاشتم، زیباترین شکوفهٔ لیخند بر لبش شکفت و با نگاهی پر از تحسین و مهربانی گفت: «درود بر تو ای حذیفه!»

❦ حذیفه بن یمان: از یاران خاص پیامبر و امیر المؤمنین علی (ع). او یکی از هفت نفری بود که نیمه شب همراه حضرت علی (ع) بر جنازهٔ حضرت فاطمه زهرا (س) نماز خواند.



منابع

۱. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ۲۰ تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آینی

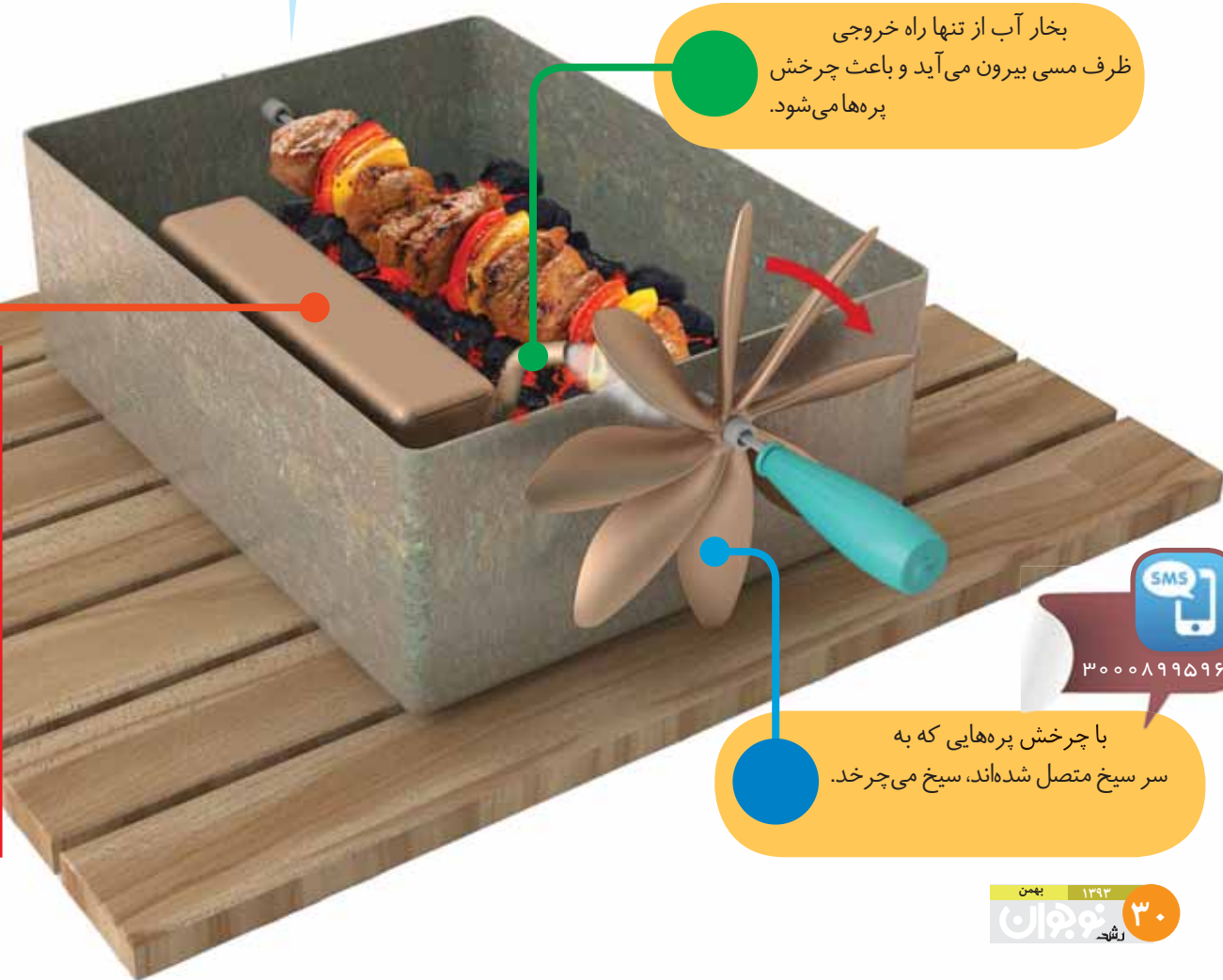
۲. اشرف زادهٔ قریش، محمد محمدی اشتیاردی

خیلی از تمدن‌های باستانی از نیروی حرکت آب و باد برای رفع نیازهای روزمره خود استفاده می‌کردند، اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که آنها از نیروی بخار هم به این منظور استفاده کرده باشند. یکی از اولین وسایلی که در عمل نیروی بخار را به خدمت نیازهای روزمره زندگی در آورد، «دستگاه کباب‌پز» تقی‌الدین راصد است. این وسیله با نیروی بخار، سیخ را به آرامی می‌چرخاند تا کباب به صورت یک‌دست پخته شود.

سیدامیر سادات موسوی
تصویرگر: الهام محبوب

کباب‌پز تقی‌الدین

بخار آب از تنها راه خروجی
ظرف مسی بیرون می‌آید و باعث چرخش
پره‌ها می‌شود.



با چرخش پره‌هایی که به
سر سیخ متصل شده‌اند، سیخ می‌چرخد.

SMS
۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

ماشین بخار

در قرون هفده و هیجده میلادی، یعنی یکی دو قرن پس از تقی الدین، ماشین‌های بخار در اروپا، پیشرفت کردند و چرخ‌هایی با بازده بیشتر ساخته شد که می‌توانست نیروی بخار را تبدیل به کار کند. این ماشین‌ها در اواخر قرن هیجده میلادی به اوج خود رسیدند و جیمز وات، توانست نخستین موتور بخار تجاری را بسازد. به همین دلیل به جیمز وات، پدر انقلاب صنعتی در اروپا می‌گویند.



در این ظرف مسی آب قرار دارد. این آب به خاطر گرمایی که دریافت می‌کند به آرامی بخار می‌شود.



هرون اسکندرانی که در قرن اول پس از میلاد می‌زیست، وسیله‌ای به نام «آیولیپایل» ساخت که با نیروی بخار شروع به چرخش می‌کرد. با این حال هرون تنها به زیبایی و جذابیت این وسیله توجه داشت و به دنبال استفاده عملی از نیروی بخار نبود.

نیروی بخار
وقتی مایعی تبدیل به گاز می‌شود، جنب و جوش ذرات آن بسیار زیاد می‌شود. این جنب و جوش می‌تواند به اطراف فشار وارد کند و اجسامی را به حرکت درآورد.

فناوری‌های نانو و دستاوردهای انقلاب



دانش ساخت سریع‌ترین
موشک‌های زیر سطحی جهان،
شناورهای موشک انداز
سرعتی و قدرتمند،
موشک‌های بالستیک ضد ناو هواپیمابر
و تکنولوژی ساخت زیر دریایی و
ناوشکن‌های گول پیکر
(مانند ناوشکن جماران)



دهه فجر و فرارسیدن سالروز انقلاب اسلامی فرصت مناسبی
برای بازخوانی انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن در حوزه‌های
گوناگون است، یکی از اهداف دشمنان در جنگ نرم علیه انقلاب
اسلامی ایجاد نومی‌دی در جامعه، به ویژه در نسل نوجوان نسبت
به آینده از طریق بزرگ‌نمایی مشکلات و زیر سؤال بردن و کم
ارزش جلوه دادن دستاوردهای انقلاب است، در طول ۳۶ سالی که
از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد، کشورهای غربی و به خصوص
آمریکا برای مانع‌تراشی در مقابل پیشرفت‌های کشورمان به انواع
توطئه‌ها متوسل شدند، اما مردم انقلابی و شهیدپرور در برابر این
توطئه‌ها مقاومت کردند و حاصل آن پیشرفت‌های چشمگیری
است که طی این سال‌ها در عرصه‌های مختلف به ویژه فناوری‌های
نوین دست یافته‌ایم. همچنین با توجه به سند چشم‌انداز بیست
ساله جمهوری اسلامی ایران، تا سال ۱۴۰۴ شمسی باید رتبه اول
جایگاه علمی را در منطقه به دست آوریم.

رتبه فناوری
جایگاه اول
جهان

کشف میدان‌های نفت و گاز
ساخت تراکتورهای هوشمند
دانش هوا فضا و بیوتکنولوژی
ترمیم و درمان ضایعات نخاعی با
استفاده از سلول‌های شوان
تولید داروی کنترل ایدز با استفاده
از دانش نانو و بیوتکنولوژی.

رتبه فناوری
جایگاه دوم
جهان

بومی‌سازی تکنولوژی تولید
آمپول برای درمان بیماری ام.اس
فناوری تولید نانو دارو

رتبه فناوری
جایگاه چهارم
جهان

عرصه سدسازی

رتبه فناوری
جایگاه پنجم
جهان

رشد علمی پزشکی و پیوند اعضا

رتبه فناوری
جایگاه ششم
جهان

ارسال موجود زنده به فضا





رتبه فناوری
جایگاه هفتم
جهان

قدرت برتر دریایی

رتبه فناوری
جایگاه هشتم
جهان

پر تاب ماهواره
نانوفناوری

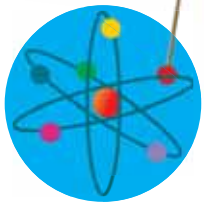
رتبه فناوری
جایگاه دهم
جهان

ساختن ماهواره

رتبه فناوری
جایگاه نهم
جهان

تولید، تکثیر و انجماد
سلول‌های بنیادی و جنینی

ساخت انواع واکسن‌ها نظیر
واکسن فلج اطفال، اوربون،
سرخک، کزاز، دیفتیری،
سیاه‌سرفه و تولید انواع فرآورده‌های
دامپزشکی مانند واکسن‌های باکتریایی
و ویروسی دام به مرز خودکفایی رسیده
و پوشش واکسیناسیون از سی درصد
به صد درصد
افزایش یافته است.



— بیستم فروردین ماه
سال ۱۳۸۵، کشور ما

با دستیابی به دانش و
فناوری غنی‌سازی اورانیوم و
تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای که در تقویم رسمی
کشورمان روز ملی فناوری هسته‌ای نام‌گذاری
شده است، عضو باشگاه هسته‌ای جهان شد و
در شمار هشت کشور پیشرفته جهان در این عرصه
قرار گرفت.

— ایران قبل از انقلاب،

اکثر تجهیزات نظامی خود را از
کشورهای غربی وارد می‌کرد. اکنون با
ساخت انواع سلاح‌های سبک و نیمه سنگین،
موشک‌های کوتاه برد و میان برد و
بالستیک، ساخت انواع خودروهای زرهی،
انواع جنگنده‌های رادار گریز، انواع سامانه‌های ثابت و متحرک
و زیرزمینی برای پر تاب موشک‌ها، هواپیماهای بدون سرنشین،
پیشرفت در فناوری نبردهای سایبری و جنگ الکترونیک، ناوچه‌ها و
زیردریایی‌ها و انواع موشک‌های دریایی و ...
نه تنها تجهیزات مورد نیاز نیروهای مسلح خود را
تأمین می‌کند بلکه برخی از
تولیدات خود در صنایع دفاعی
و نظامی را به سایر
کشورها صادر می‌کند.

— رشد و توسعه در صنعت

خودروسازی، صنعت تولید فولاد و
آلومینیوم، صنعت هواپیماسازی،
ساخت اسکله‌ها، سد، سیلو، حفر چاه‌های
نفت و گاز، انواع سازه‌های فلزی و بتنی
از جمله دیگر آثار رشد در عرصه علمی و فناوری
است که کشور ما را از واردات بسیاری از اقلام مورد
نیازش در صنایع مختلف بی‌نیاز کرده و به مرز
خودکفایی رسانده است.





نمایش ذهن

حمیدرضا زیارتی

سودوکوی نامساوی

۱

در هر معما اعداد ۱ تا ۹ را در هر ستون، هر سطر و هر یک از ۹ مربع 3×3 مشخص شده درست یک بار بنویسید به شرطی که تمام علامت‌های نامساوی بین خانه‌ها برقرار باشد.

۳	۴	۸	۱	۶	۷	۵	۹	۲
۵	۹	۷	۲	۴	۳	۱	۶	۸
۶	۱	۲	۹	۵	۸	۴	۳	۷
۴	۲	۱	۷	۹	۵	۳	۸	۶
۷	۸	۳	۴	۱	۶	۲	۵	۹
۹	۶	۵	۸	۳	۲	۷	۴	۱
۸	۷	۴	۳	۲	۹	۶	۱	۵
۲	۳	۶	۵	۸	۱	۹	۷	۴
۱	۵	۹	۶	۷	۴	۸	۲	۳

شماره ۱

۸			۲	۶				۴
	۳							۲
				۸				
۲								۶
		۵				۲		
۴								۹
				۲				
	۲							۵
۵			۸		۱			۲

شماره ۲

			۴				۸	
۳	۲							
		۸		۱				
۲							۶	
		۵				۲		
۴							۹	
				۲				
۲							۵	
۵			۸		۱		۲	

شماره ۳

۲							۶	
								۱
		۴						
					۵			
			۸					
							۶	
۶								۴
	۳							

اژدهایی کنار دریاچه رسید و $\frac{1}{5}$ آب دریاچه را خورد. فردا دوباره به کنار دریاچه آمد و $\frac{1}{4}$ آب باقی‌مانده را خورد. اژدها روز سوم $\frac{1}{3}$ و روز چهارم هم $\frac{1}{2}$ آب باقی‌مانده را خورد. پس از چهار روز حدوداً چند درصد آب دریاچه باقی مانده بود؟

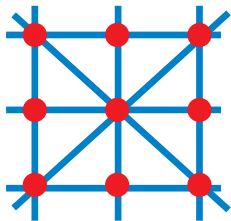
۲

۱۲(۲) ۶(۱)
۲۰(۴) ۲۵(۳)

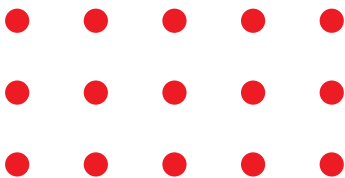
		۹						
۵				۶				
				۱	۵			
		۲	۶					
			۲				۵	
							۲	

شماره ۴

شماره ۵



$$۳ + ۳ + ۲ = ۸$$

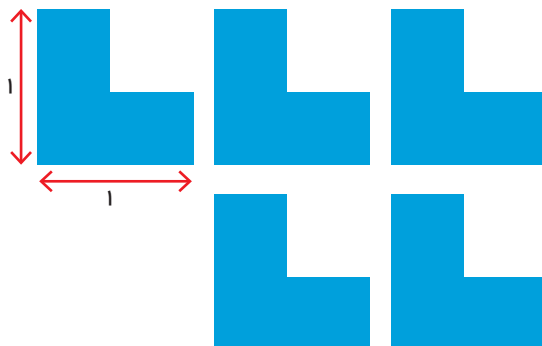


در شبکه 3×3 از نقاط درست ۸ خط وجود دارد که حداقل از سه نقطه عبور کند. در شبکه 5×3 چند تا از این خط‌ها وجود دارد؟

۴

می‌خواهیم این پنج شکل را در کنار هم طوری قرار دهیم که یک چند ضلعی تشکیل شود، حداقل محیط این چندضلعی چند واحد خواهد بود؟

۳

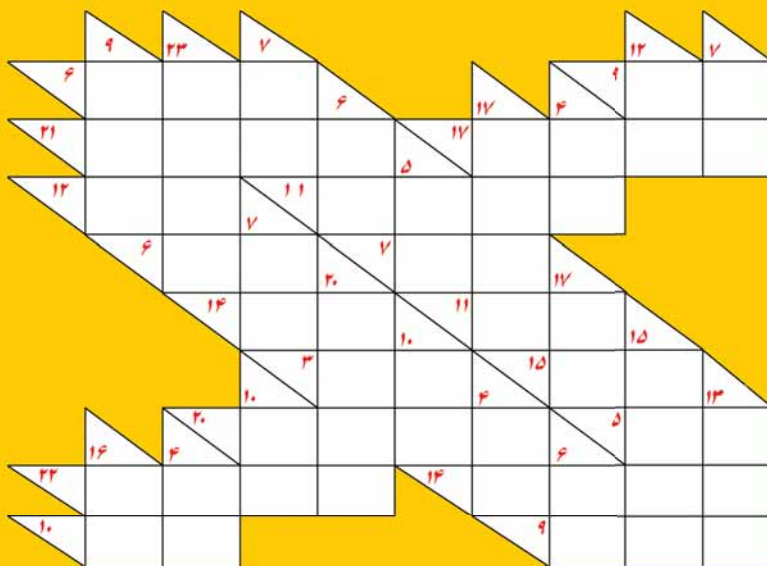


عمران درویش

کاکورو

توضیح کاکورو

کاکورو یک بازی منطقی عددی زاپنی است که در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده است. کاکورو به شکل کنونی و به طور فراگیر سال ۲۰۰۵ در روزنامه انگلیسی گاردین منتشر شد. این بازی بسیار شبیه سودوکو است، با این تفاوت که شکل جدول آن می‌تواند به هر صورت تغییر کند و همچنین از جمع اعداد نیز در آن استفاده شده است.

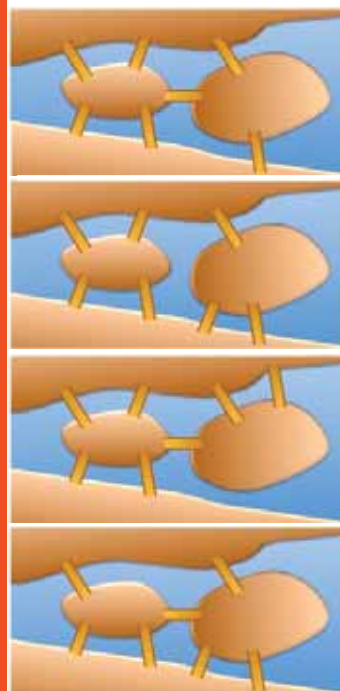


نحوه حل جدول

هر جدول کاکورو چند سطر و ستون دارد و می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در سمت چپ هر سطر یا بالای هر ستون یک عدد نوشته شده که مجموع اعداد آن سطر یا ستون را نشان می‌دهد. برای حل جدول باید از بین اعداد ۱ تا ۹، اعداد مناسب را برای هر سطر یا ستون طوری انتخاب کنید که مجموع اعداد هر سطر یا ستون با عدد نشان داده شده در ابتدای آن یکسان باشد. دقت کنید که اعداد نوشته در هر سطر یا ستون نباید تکراری باشند.

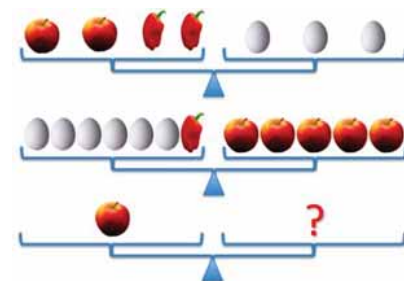
در یک شهر هفت پل وجود دارد. کارشناس آثار باستانی هر روز صبح از خانه راه افتاده، از روی هر پل درست یک‌بار عبور می‌کند و دوباره به خانه برمی‌گردد. کدام یک از نقشه‌های زیر می‌تواند مربوط به این شهر باشد؟

۵



در شکل زیر دو ترازو در حال تعادل هستند. برای اینکه ترازوی سوم هم در تعادل باشد در کفه سمت راست آن چند فلفل باید قرار دهیم؟

۶



حدود سیصد سال قبل ورزشکارانی که در زمستان به حرکات نمایشی روی یخ می‌پرداختند، در تابستان به دلیل نبودن برف و یخ، امکان پرداختن به این رشته را نداشتند از این رو ورزش اسکیت را ابداع کردند. آنها کفشی چرخ‌دار درست کردند تا در تابستان هم به این ورزش بپردازند. «ژوزف مرلین» بلژیکی سال ۱۷۶۳ اولین کفش‌های چرخ‌دار را ساخت و بعدها این کفش‌ها را «پیت بولوی» فرانسوی (۱۸۱۸) و هم‌وطن او «لویی لگرانز» (۱۸۴۹) تکمیل کردند. کمی بعد، گروهی بازیکن هاکی روی یخ یک رقابت هاکی را با استفاده از این کفش‌ها، روی سطحی بدون یخ برگزار کردند. مسابقه بدون هیچ مشکلی انجام شد و پس از آن، کم کم اسکیت مورد توجه مردم سراسر جهان قرار گرفت.

اسکیت در ایران

حدود بیست سال پیش بود که انجمن اسکیت ایران زیر نظر فدراسیون ورزش‌های همگانی کار خود را آغاز کرد. مدتی گذشت و با گسترش این رشته در بین علاقه‌مندان، تیم کشورمان برای اولین بار در سال ۱۳۸۰ به نهمین دوره مسابقات قهرمانی آسیا اعزام شد و از آن به بعد نیز در دوره‌های مختلف این مسابقات، حضوری همیشگی داشته است. ایران با نام مخفف «عضو ۹۳» در فدراسیون جهانی اسکیت شناخته می‌شود؛ یعنی نود و سومین کشوری است که عضو این فدراسیون شده است. فدراسیون جهانی اسکیت با علامت اختصاری FIRS شناخته می‌شود که مخفف عبارت «فدراسیون بین‌المللی اسکیت چرخ‌دار» است.

ورزش با

کفش‌های چرخ‌دار

مهدی زارعی

ابزارهای مورد استفاده

کفش اسکیت

کفش اسکیت از سه قسمت تشکیل شده است

بوت

(محلی که پا درون آن قرار می‌گیرد)

تیغه

(قسمتی تیغه‌ای که بوت را به چرخ‌ها

متصل می‌کند)

چرخ‌ها

که موجب حرکت اسکیت می‌شوند.



انواع اسکیت

به کفش اسکیتی که در آن تیغه و چرخ‌ها به صورت خطی در زیر کفش قرار گیرند، «این‌لاین» گفته می‌شود، اما اگر چرخ‌ها به شکلی قرار گیرند که از اتصال آنها به هم یک مستطیل تشکیل شود، آن را کواد^۲ می‌نامند.



انواع رقابت‌های اسکیت

انواع مسابقات اسکیت سرعت

۱۰۰۰ متر، ۱۰۰۰ متر حذفی امتیازی، ۱۵۰۰ متر حذفی امتیازی، ۳۰۰۰ متر امدادی، ۲۰۰ متر جاده، ۵۰۰ متر جاده، ۱۰۰۰۰ متر امتیازی و حذفی، ۵۰۰۰ متر امدادی، ماراثن (۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر). مسابقات اسکیت سرعت هم در سالن و هم در خارج از سالن (در فضای آزاد) برگزار می‌شود. بعضی از رقابت‌هایی که در فضای باز برگزار می‌شود در جاده و برخی دیگر که شامل مسافت‌های کمتر است، در پیست مخصوص اسکیت انجام می‌شود. برنده تمام این مسابقات، ورزشکاری است که زودتر، مسافت را طی کند.



چه موقع ورزش کنیم؟

خیلی‌ها عادت دارند صبح زود بیدار شوند و ورزش بکنند، اما برخی دیگر ترجیح می‌دهند در پایان کارهای روزانه و در آرامش شب ورزش کنند. راستی کدام یک، کار بهتری انجام می‌دهند؟

واقعیت این است که فرقی نمی‌کند متخصصان می‌گویند بهتر است یک ساعت خاص را برای تمرین انتخاب کنید و آن را ادامه دهید تا ورزش برایتان به شکل عادت درآید؛ زیرا «ساعت بدن» افراد با هم متفاوت است. یک نفر ممکن است سحرخیز باشد و به همین دلیل، صبح‌ها انرژی بیشتری داشته باشد. اما شخص دیگری ممکن است شب‌ها تا دیر وقت بیدار باشد و ظهر از خواب بیدار شود و عصر دارای بیشترین انرژی باشد. به همین خاطر، بهتر است هرگاه در روز، احساس بهتری از ورزش دارید، به ورزش بپردازید اما زمان تمرین خود را تغییر ندهید. اگر این کار را به صورت مداوم در زمانی معین (مثلاً ساعت ۶ بعدازظهر) انجام دهید، پس از مدتی متوجه می‌شوید ساعت بدنتان چنان تنظیم شده است که همیشه در این ساعت، انرژی‌تان برای تمرین دوچندان می‌شود.

اسکیت بورد

تخته‌ای است که در زیر آن چهار چرخ (در چهار گوشه آن) قرار دارد. دو انتهای تخته اندکی به بالا خم شده‌اند. اسکیت بورد به پا متصل نیست و به همین دلیل، ورزشکار در هنگام پریدن از موانع باید مراقب باشد که اسکیت بورد از پاهایش فاصله نگیرد. اسکیت بورد از شاخه‌های اگرسو است و معمولاً موانع آن سکوها، لبه جدول خیابان‌ها، میله‌ها و پله‌ها هستند.

اسکیت اگرسو

نوعی مسابقه نمایشی است که در آن اسکیت‌باز در محیطی مشخص و پر از دست‌اندازهای مصنوعی و دست‌ساز حرکات نمایشی انجام می‌دهد؛ مثلاً به هوا می‌پرد و حرکات آکروباتیک انجام می‌دهد. محیطی که اسکیت اگرسو در آن انجام می‌شود، ممکن است پیست مخصوص یا محوطه‌ای مثل خیابان باشد.

اسکیت اگرسو به انواع مختلفی تقسیم می‌شود: اسکیت خیابانی بیشتر در جاهایی انجام می‌شود که نرده‌ها و پله‌های فراوانی وجود دارند و اسکیت‌باز تلاش می‌کند از روی آنها بالا و پایین ببرد. در این نوع اسکیت، ورزشکار می‌کوشد بدون کمک گرفتن از دست خود از موانع بگذرد. در مسابقه ورت^۴، ورزشکاران همان کارهای اسکیت‌بازهای خیابانی را انجام می‌دهند، اما در محیط مخصوص مسابقه که اغلب به شکل حرف U است. اسکیت پارک نیز ترکیبی از مسابقه ورت خیابانی است.



مسابقات و نحوه برگزاری آنها

رقابت‌های اسکیت پارک در فضایی طبیعی یا مصنوعی شبیه به پارک برگزار می‌شود. از هر تیم دو بازیکن اجازه شرکت در مسابقه را دارند و به هر شرکت کننده دو زمان یک دقیقه‌ای فرصت داده می‌شود که حرکات نمایشی خود را اجرا کند. در پایان نمایش، پنج داور به اسکیت‌باز نمره می‌دهند که این نمره بین چهل تا صد است. کلیه حرکات اختیاری است و اجباری در انجام دادن هیچ حرکتی وجود ندارد.

پی‌نوشت

م بر

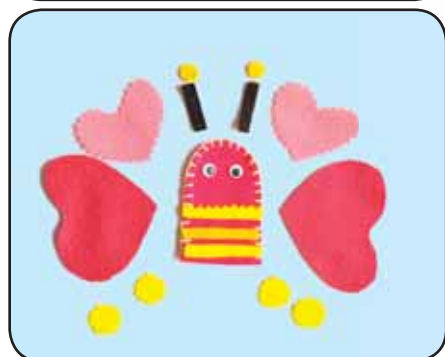


خیلی وقت‌ها چیزهایی را که لازم داریم به راحتی و در زمان کمی می‌شود درست کرد. در این شماره درست کردن جامدادی و عروسک‌های انگشتی را یاد می‌گیریم.

عروسک انگشتی

۱- دو مستطیل را به اندازه ۸×۵ ببرید.
۲- یک طرف آن را گرد کنید.

۳- دور تا دور آن را دوخت دندان موشی بزنید (جز پایین آن که محل ورود انگشت است).



۴- برای ساخت زنبور و پروانه الگوها را برش بزنید و قسمت‌های مختلف را با چسب مایع بچسبانند.



با ساختن عروسک‌های انگشتی مختلف نمایشی را اجرا کنید.



شماره ۱

۸	۵	۹	۲	۳	۶	۷	۱	۴
۶	۳	۴	۷	۱	۵	۹	۲	۸
۷	۱	۲	۹	۸	۴	۶	۳	۵
۲	۹	۷	۳	۵	۸	۱	۴	۶
۱	۶	۵	۴	۷	۹	۲	۸	۳
۴	۸	۳	۱	۶	۲	۵	۷	۹
۹	۴	۱	۵	۲	۳	۸	۶	۷
۳	۲	۸	۶	۹	۷	۴	۵	۱
۵	۷	۶	۸	۴	۱	۳	۹	۲

شماره ۲

۶	۹	۵	۴	۳	۷	۸	۱	
۳	۲	۱	۷	۶	۸	۴	۵	۹
۴	۷	۸	۹	۱	۵	۶	۳	۲
۲	۶	۳	۸	۹	۷	۱	۴	۵
۹	۸	۴	۶	۵	۱	۲	۷	۳
۵	۱	۷	۳	۴	۲	۹	۶	۸
۱	۴	۶	۵	۸	۹	۳	۲	۷
۶	۷	۱	۴	۹	۲	۳	۸	۵
۷	۵	۹	۲	۳	۶	۸	۱	۴

شماره ۳

۲	۱	۸	۹	۵	۴	۷	۶	۳
۵	۹	۷	۳	۸	۶	۲	۴	۱
۳	۶	۴	۲	۱	۷	۹	۵	۸
۱	۴	۹	۷	۶	۵	۸	۳	۲
۸	۲	۳	۱	۴	۹	۵	۷	۶
۷	۵	۴	۸	۲	۳	۴	۱	۹
۶	۸	۲	۵	۳	۱	۶	۹	۷
۶	۷	۱	۴	۹	۲	۳	۸	۵
۹	۳	۵	۶	۷	۸	۱	۲	۴

شماره ۴

۳	۶	۹	۸	۴	۲	۱	۵	۷
۲	۴	۸	۵	۱	۷	۶	۳	۹
۵	۱	۷	۹	۳	۶	۴	۸	۲
۷	۹	۳	۴	۲	۱	۵	۶	۸
۱	۸	۶	۳	۹	۵	۷	۲	۴
۴	۵	۲	۶	۷	۸	۹	۱	۳
۹	۷	۱	۲	۶	۳	۸	۴	۵
۶	۴	۵	۷	۸	۴	۳	۹	۱
۸	۳	۴	۱	۵	۹	۲	۷	۶

شماره ۵

۳	۸	۴	۲	۱	۹	۵	۷	۶
۱	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۸	۹
۲	۵	۹	۸	۶	۷	۱	۴	۳
۷	۹	۲	۶	۴	۸	۳	۵	۱
۴	۶	۵	۷	۲	۱	۶	۹	۸
۸	۱	۶	۹	۵	۳	۴	۲	۷
۶	۷	۱	۴	۸	۲	۹	۳	۵
۹	۲	۳	۱	۷	۵	۸	۶	۴
۵	۴	۸	۳	۹	۶	۷	۱	۲

۱

سرگرمی
کتاب

بهمن

۱۳۹۳

نوجوان

۳۸
شماره



وسایل لازم:

- پارچه‌های نمدی در رنگ‌های مختلف یا پارچه‌های کلفت
- قیچی ساده یا مدل‌دار
- سوزن و نخ کوبلن‌دوزی در رنگ‌های مختلف
- چسب مایع
- زیپ ده سانتی‌متری
- دکمه ساده برای چشم یا چشم عروسک آماده



بدوز

جامدادی

ابتدا پارچه نمدی را به اندازه ۱۶×۱۰ برش دهید. زیپ ده سانتی را به لبه بالای آن بدوزید.

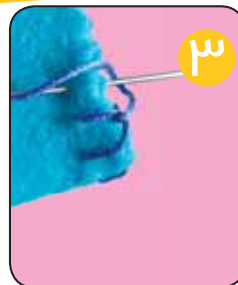
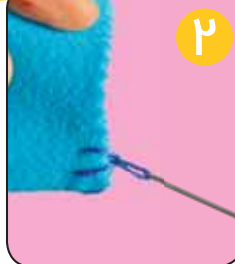


برای طرح روی جامدادی می‌توانید از الگویی که در مجله هست یا طرح مورد علاقه خودتان استفاده کنید.



۱- بدن، بال، دم، نوک و ... پرنده را مطابق الگو برش دهید

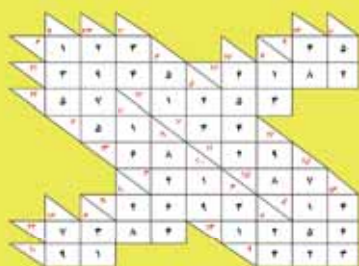
قبل از اتصال پرنده دورتادور کیف را دوخت دندان موشی بزنید.



۲- روی بال پرنده را دوخت ساده بزنید.
۳- با چسب مایع قسمت‌های مختلف را بچسبانید



۴- برای چشم آن می‌توانید از دکمه‌های ساده یا چشم عروسک آماده استفاده کنید.



۳۹ بهمن ۱۳۹۳

۶

$$\begin{aligned} 3a + 2p &= 3e \\ 6e + 1p &= 5a \\ 5a &= 6e + 1p \\ 4a &= 6e - 4p \\ 1a &= 5p \end{aligned}$$



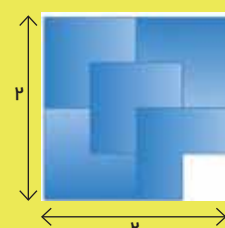
$$3 + 3 + 3 + 5 + 2 = 16$$



۴

$$\frac{4}{5} \times \frac{3}{4} \times \frac{2}{3} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{5} = 0.2$$

۵



۳



هیچ گاه قارچ‌ها را بر آن شستن در آب خیس نکنید چون آب زیادی جذب می‌کند. بهتر است قارچ‌ها را دانه دانه بشویید.

اعظم اسلامی
عکس: اعظم لاریجانی

استراگانف قارچ

مواد لازم	مقدار	میزان
قارچ	۴۰۰	گرم
سیب زمینی	نیم	کیلو
پیاز	۱	عدد متوسط
جعفری ریز خرد شده	۲	قاشق غذاخوری
خامه	۳	قاشق غذاخوری
رب گوجه فرنگی	۱	قاشق غذاخوری
خیارشور	۳	عدد متوسط
آبلیمو	۲	قاشق غذاخوری
روغن	به میزان لازم	
نمک و فلفل	به میزان لازم	

طرز تهیه

- قارچ‌ها را خوب بشویید و به صورت ورقه‌ای خرد کنید.
- قارچ‌های خرد شده را با یک قاشق روغن و آبلیمو تفت بدهید تا آب قارچ‌ها گرفته شود.
- سیب زمینی‌ها را بشویید و پوست بکنید. آنها را خالی نازک خرد کنید یا بارنده درشت رنده کنید.
- سیب زمینی‌های خالی را در روغن سرخ کنید. سیب زمینی‌های سرخ شده را روی دستمال آشپزخانه
- تمیز بریزید تا روغن اضافی آن گرفته شود.
- پیاز را خالی نازک خرد کنید و در روغن سرخ کنید.
- خامه و رب گوجه فرنگی را با همه مواد در یک تابه با هم مخلوط کنید و صبر کنید تا یک جوش بزند.
- استراگانف را در ظرف مناسبی بکشید و با خیارشور و جعفری خرد شده تزیین کنید.

استراگانف نوعی خوراک روسی است که با گوشت گوساله به همراه خامه پخته می‌شود. البته این غذا را بدون گوشت هم می‌توان درست کرد.

weblog.
roshdmag.ir
/nojavan



● **چه کار می‌کنی؟**
مادر به پسرش گفت: «اگر (هر گاه) گریه را بزنی، تو را خواهم زد و اگر گوشش را بکشی، گوشت را می‌کشم.» پسر گفت: «و اگر دمش را بکشم، چه کار می‌کنی؟» من نتوانستم به آسمان نگاه کنم آخر باران شدید بود.

● **آسمان صاف است**
مادر به دختر کوچکش گفت: «به حیاط خانه برو و ببین آسمان صاف است یا ابری؟» کودک رفت سپس برگشت و گفت: «متأسفم مادر، چون من نتوانستم به آسمان نگاه کنم آخر باران شدید بود.»

● **لهجه پرندهاگان**
پرندهاگان همانند بستر لهجه‌های گوناگونی دارند. صداهای یک گونه از پرندهاگان با صداهای همان گونه از پرندهاگان در جاهای دیگر جهان فرق می‌کند.